

مقایسه عوامل زمینه‌ساز تقاضای طلاق بر حسب

جنسیت

نسرین عابدی نیا^{*}، جعفر بوالهری^{**}و محمد مهدی نقی‌زاده^{***}

چکیده

در پژوهش حاضر عوامل طلاق بر حسب جنسیت در افراد متقاضی طلاق در دادگاه‌های خانواده تهران (شهید محلاتی- ونک) طی سال‌های ۱۳۸۵-۱۳۸۶ بررسی شد. افراد گروه نمونه شامل ۳۰۰ نفر ارجاعی از دادگاه‌ها و روش پژوهش توصیفی و مقطعی، با انجام دادن مصاحبه ساخت یافته بوده است. دلایل تقاضای طلاق پس از مصاحبه مشخص شده و به صورت عوامل اقتصادی، روانی، فرهنگی-اجتماعی، مشکلات جنسی، جسمی، اعتیاد، خشونت و ازدواج مجدد دسته‌بندی شد. داده‌ها به صورت فراوانی و درصد نمایش داده شد و با آزمون کای دو در ۲ گروه مرد و زن مقایسه شد. نتایج نشان داد هرچند بیش‌ترین دلیل طلاق در هر دو جنسیت (۸۴/۴٪ از زنان و ۹۰٪ از مردان) عدم تفاهم و سازش بوده است؛ اما تقاضای طلاق در زنان بیش‌تر تحت تأثیر عوامل اقتصادی، خشونت، مشکلات جنسی و اعتیاد بوده در حالی که مردان بیش‌تر به دلیل مشکلات فرهنگی-اجتماعی متقاضی طلاق بوده‌اند. از نتایج پژوهش حاضر در برنامه‌ریزی لازم در آموزش و مشاوره‌های قبل از ازدواج، همچنین لزوم آگاه‌سازی زوجین در زمینه دریافت مشاوره تخصصی در زمان بروز مشکل و اقدام به طلاق می‌توان برای پیشگیری از وقوع طلاق به کار گرفته شود.

کلید واژه‌ها

طلاق؛ جنسیت؛ خشونت؛ مشکلات جنسی

* دانشجوی دکتری تخصصی پژوهشی دانشگاه علوم پزشکی تهران nasrin.abedinia@yahoo.com

** استاد روانپزشکی، انستیتو روانپزشکی تهران و مرکز تحقیقات بهداشت روان، دانشگاه علوم پزشکی تهران

*** کارشناس ارشد آمار زیستی، گروه پزشکی اجتماعی، دانشگاه علوم پزشکی فسا

مقدمه

ازدواج پیمان مقدسی است که از طریق آن خانواده شکل می‌گیرد و خانواده اولین سازمان اجتماعی که فرد در آن زندگی می‌کند و اساساً یک کانون کمک، تسکین، التیام و شفابخش است و همچنین کانونی است که باید فشارهای روانی وارد شده بر اعضای خود را تخفیف دهد و راه رشد و شکوفایی آن‌ها را هموار کند (گلدنبرگ^۱ و گلدنبرگ، ۱۳۸۲).

تحولات اجتماعی دهه‌های گذشته در سطح جهانی، نظام‌های خانواده را با تغییرات، چالش‌ها، مسائل و نیازهای جدید و متنوعی مواجه کرده و طی همین مدت خانواده به شکلی فزاینده به علل و عوامل متعدد و پیچیده‌ای در معرض تهدید قرار گرفته است. وقتی کارکردهای خانواده از قبیل کارکردهای زیستی، اجتماعی، شناختی و عاطفی یکی پس از دیگری آسیب می‌بیند، اعضای آن به تدریج احساس رضایت‌مندی را از دست می‌دهند، ابتدا موجب گسستگی روانی و سپس گسستگی اجتماعی و در نهایت واقعه حقوقی می‌شود که این گسستگی، طلاق نامیده می‌شود (آماتو^۲، ۱۳۸۰).

آشفته‌گی زناشویی و طلاق بعد از مرگ ناگهانی در خانواده، شدیدترین فشارهایی هستند که افراد تجربه می‌کنند. طبق پژوهش‌های دفتر امور آسیب‌دیدگان سازمان بهزیستی، طلاق در ایران نسبت به گذشته افزایش یافته است، به طوری که رشد طلاق تا سال ۱۳۷۹ آرام و تقریباً ثابت بود. اما از سال ۱۳۸۰ تاکنون شاهد سیر صعودی و چشمگیر طلاق بوده‌ایم و بر طبق آخرین آمارها، میزان طلاق در ایران ۱۱/۲٪ بوده است که نرخ بسیار زیادی است.

به‌طور کلی کشور ایران چهارمین کشور پرطلاق دنیاست. بررسی‌ها نشان داده که آمار طلاق در طی چند سال اخیر در ایران روشنگر حقایق تلخ و دردآوری است (تیرگری، ۱۳۸۶). لویسون^۳، نویسنده مشهور آمریکایی، ضمن بیان آمار طلاق در این کشور چنین می‌گوید: طلاق با سرعت عظیمی رو به ازدیاد و انتشار گذاشته و چیزی که مایه تعجب و موجب وحشت است این است که ۸۰٪ آن‌ها به تقاضای زنان واقع می‌شوند و همچنین مونیکا دینکس^۴ نویسنده اجتماعی مشهور انگلیسی، نیز افزایش میزان طلاق در جهان را ناشی از این می‌داند که زنان

-
1. Goldenberg
 2. Amato
 3. Lewiston
 4. Denex

تربیت و حرکات مردان را تقلید می‌کنند. او می‌گوید: «به‌طور واقع دوام و استحکام هر ازدواجی در درجه اول بستگی به عقل و درایت خانم‌ها دارد و از هر ۱۰۰ ازدواجی که به جدایی منجر می‌شود در ۹۹ مورد زن‌ها در درجه اول مقصر هستند در حالی که برای رهایی از این بحران راه چاره بسیار آسان است (ریحانی و عجم، ۱۳۸۱).

امروزه، زنان و مردان بدون توجه به اهمیت خانواده و کارکرد آن و همچنین به جهت عدم دقت در تشکیل آن، به محض بروز مشکلات، به جای یافتن راه حلی برای آن، به راحتی تصمیم به از هم گسستگی خانواده می‌گیرند (هالفورد^۱، ۱۳۸۴). این امر موجب از هم پاشیدگی شخصی، خانوادگی و اجتماعی می‌شود و در بیش‌تر موارد آثار مخرب آن بر زنان بسیار شدیدتر از مردان است (پوتن^۲، ۱۹۸۷) نتایج مطالعه‌ای حاکی از آن است که زنان در مقایسه با مردان پیامدهای متفاوتی را پس از طلاق تجربه می‌کنند و در مجموع با چالش‌های مضاعفی در زندگی خود پس از طلاق مواجه هستند (صادقی فسایی و همکاران ۱۳۹۱).

نخستین پیامد اجتماعی که زن یا مرد پس از جدایی تجربه می‌کند، از دست دادن پایه‌هایی است که هویت اجتماعی او بر آن‌ها بنا شده، علائم روانی- عاطفی طلاق، طرفین را در وضعیت آسیب‌پذیری قرار می‌دهد (یانگ^۳، ۱۹۸۸) دیکستین^۴ (۱۹۸۶)، لمب، استرن برگ و تامسون^۵ (۱۹۹۹)، پث و امپولد، ترنز و واگان کول^۶ (۱۹۹۹) دریافته‌اند که بسیاری از زنانی که گسسته شدن خانواده شان را تجربه می‌کنند، افزایش پریشانی، افسردگی، تنهائی، خشم، پشیمانی، عدم کنترل و درماندگی را در خود گزارش کرده‌اند. این علائم روان‌شناختی به سادگی به واکنش حاد پس از تنش طلاق مربوط نمی‌شود، بلکه برای بسیاری از آن‌ها، مشکلات عاطفی، پس از جدایی همچنان سال‌های متمادی ادامه می‌یابد (استوارت و کالگاس^۷، ۲۰۰۰).

در ایران نیز به دلیل باورهای فرهنگی، طلاق فشارهای روانی- اجتماعی بیش‌تری را بر

-
1. Hallford
 2. Pothen
 3. Young
 4. Dickstein
 5. Lamb, Stranberg & Tamson
 6. Pathvampold, Ternez & Vagancol
 7. Stewart & Colleagues

زنان استرس بیش‌تری را بر اساس محور چهارم DSM-IV^۱ نسبت به کشورهای دیگر دارند، و این می‌تواند حاکی از آسیب‌زایی شدیدتر وقوع این رویداد در فرهنگ ایران باشد. همچنین مشاجرات لفظی با همسر، مرگ همسر، زندگی جدا از همسر، مورد بی‌توجهی قرار گرفتن، مسئله داشتن با خانواده همسر و در معرض خشونت فیزیکی قرار گرفتن به عنوان استرس‌های شدید امور زندگی در ایران محسوب می‌شود (هنریان، ۱۳۹۰).

عوامل تنش‌زا و بحرانی که زوجین به هنگام طلاق و پس از آن تجربه می‌کنند، چرخه‌ایی از مسائل و مشکلات را برای آن‌ها پدید می‌آورند که ناخواسته نیازمند تغییر و تحولات بی‌شمار و سازگاری با آن‌ها است. پیامدهای این تغییرات، همه زمینه‌های زندگی را، از امور روزمره تا وضعیت اقتصادی، اجتماعی، روانی، هویتی و حتی اهداف زن و مرد را تحت الشعاع قرار می‌دهد (اخوان تفتی، ۱۳۷۸). طلاق با خطر توسعه اختلالات روانی فردی مانند افسردگی در زنان، سوء مصرف الکل در مردان، بدکارکردی جنسی در هر دو جنس و مشکلات رفتاری در کودکان به‌ویژه در پسران همراه است (گریج و فینچمن^۲، ۱۹۹۰، ایمری و جویس^۳ ۱۹۸۲) (هالفورد، ۲۰۰۵، به نقل از تبریزی و همکاران، ۱۳۸۴).

اکثر مطالعات اجتماعی نشان می‌دهد که آثار سوء طلاق در مورد زنان بیش از مردان است (امینی، ۱۳۷۹). و امروزه تعداد زنانی که همسر خود را بر اثر طلاق از دست داده‌اند رو به افزایش است و به دنبال آن خلاء عاطفی، استرس‌های روانی و گاهی معیشت خانواده، مشکلاتی است که این زنان با آن دست به‌گریبان هستند (حفاریان، ۱۳۸۶). پژوهش‌ها در ایران و در کشورهای مختلف نشان می‌دهد که زنان بعد از طلاق دچار علائم بسیار زیادی همچون افسردگی، گوشه‌گیری، احساس ناامیدی و یأس و عدم مسئولیت‌پذیری، ضعف روانی تمایل به سرزنش خود می‌شوند که این علائم در حالات شدید می‌تواند به عنوان یک بیماری روانی همچون افسردگی شدید، حالات هیستریک، حالات خود بیمارانگاری یا حتی هذیان بدبینی، باعث ایجاد از هم گسیختگی روانی این قبیل زنان شود (امینی، ۱۳۷۹).

از لحاظ نظری طلاق قراردادی است که به زن و مرد امکان می‌دهد تا تحت شرایطی پیوند

-
1. Diagnostic and Statistical Manual of Mental Disorders, 4th Edition
 2. Grige & Finchman
 3. Emire & Juice

زناشویی خود را گسیخته و از هم جدا شوند و در تعریف دیگری آمده است که طلاق شیوه نهادی شده اختیاری پایان یک ازدواج است؛ درباره عوامل مؤثر بر طلاق نظریه‌ها و علل مختلفی وجود دارد، مدل تبیینی ما از طلاق خشونت بر زنان و مشکلات جنسی در زوجین است.

پژوهش‌های بسیاری در تمام کشورهای جهان نشان می‌دهد از مهم‌ترین عوامل طلاق خشونت و آزار زنان توسط همسران آن‌ها است. طبق تعریف استروس^۱ (۱۹۹۳) خشونت به نوعی پرخاشگری اشاره دارد که در روابط بین زوجین رخ می‌دهد که تحت عنوان همسرآزاری، خشونت زناشویی، زن آزاری، شریک آزاری توصیف شده است (محمدخانی و همکاران، ۱۳۸۵). یافته‌های یک پژوهش گسترده در سطح جهانی نشان می‌دهد که در کشورهای توسعه یافته، حدود ۲۸٪ زنان ابراز می‌کنند دست کم یک بار مورد خشونت جسمی در طی زندگی مشترک خود از طرف همسر قرار گرفته‌اند و این آمار در کشورهای در حال توسعه ۱۸ تا ۶۷٪ است، در کشور ما نرخ همسرآزاری در طیفی از ۳۰ تا ۸۰٪ برآورد شده است (محمدخانی و همکاران، ۱۳۸۵).

پزشکی در سال ۱۳۸۷ اعلام کرد میزان شیوع خشونت خانگی علیه زنان در یک بررسی سراسری انجام شده در ایران حدود ۶۵٪ بوده است (سروستانی، ۱۳۸۶). انواع خشونت علیه زنان را می‌توان به روانی، جسمی، جنسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و... تقسیم بندی کرد که اکثر پژوهش‌ها نشان داده‌اند که خشونت روانی بیش‌تر اعمال می‌شود و ابعاد آن از خانواده‌ای به خانواده دیگر متفاوت است، اما در همه خانواده‌ها وجود دارد و مختص به خانواده‌های مسئله‌دار نیست. وزارت بهداشت، درمان و آموزش براساس یافته‌های پیمایش ملی قربانی شدن زنان در آمریکا، تقریباً - از زنان مورد تحقیق نشان داده‌اند که در طول عمرشان توسط شریک جنسی مورد حمله یا زنا قرار گرفته‌اند. شواهد و مدارک نشان می‌دهد که در سال‌های اخیر خشونت‌های خانوادگی افزایش یافته، به طوری که در آمریکا میزان جرایم خشونت‌آمیز در خانواده حدود ۲۹٪ نسبت به سایر محیط‌های اجتماعی بیش‌تر شده است. زنان حدود ۸۵٪ قربانیان خشونت خانوادگی هستند (مرادی، ۱۳۸۶).

در ایران نیز خشونت خانوادگی از همان سال‌های آغاز ازدواج شروع می‌شود. مثلاً در مصاحبه با زنانی که به مراکز مشاوره بهزیستی در تهران مراجعه می‌کردند، مشخص شد که فقط ۱۱٪ از زنان کتک خوردن در خانواده آن‌ها وجود نداشته است، اما بقیه به کرات شرایط زندگی خانوادگی را بد و مشاجرات خانوادگی را جزئی از زندگی روزمره عنوان کردند. و حدود ۱۱٪ زنان آغاز خشونت در همان شب اول ازدواج بود (اعزازی، ۱۳۸۳).

در مهم‌ترین پژوهش پیمایشی که درباره خشونت علیه زنان در ایران در ۲۸ استان (۱۳۸۲) در دفتر امور اجتماعی وزارت کشور و مرکز امور مشارکت زنان ریاست جمهوری اجرا شد. یافته‌های طرح ملی نشان داد که ۶۶٪ زنان ایرانی از ابتدای زندگی مشترکشان حداقل یک بار مورد خشونت قرار گرفته‌اند. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که بیش‌تر تحت خشونت‌های روانی و کلامی قرار دارند. در این پژوهش وضعیت تحصیلی بر میزان آزاری تأثیر دارد. زنان بی‌سواد بیش‌ترین و زنان دارای فوق دیپلم و لیسانس کم‌ترین خشونت را از اول زندگی مشترک خود تجربه کرده‌اند. زنان غیرشاغل نیز بیش‌تر و زنان شاغل کم‌تر خشونت را تجربه کرده‌اند. زنان ۵۵-۵۹ ساله بالاترین و زنان ۲۰-۲۴ ساله پایین‌ترین موارد خشونت را در زندگی مشترک خود داشته‌اند (صادقی فسایی، ۱۳۸۹).

ریشه این نوع خشونت تک علتی نیست و بیش‌تر ریشه فرهنگی و ساختاری دارد، اما عوامل گوناگونی از جمله میزان تحصیلات، عامل اقتصادی - اجتماعی، اعتیاد، اختلالات شخصیتی و نحوه جامعه‌پذیری و تربیت فرد و... مؤثر است.

خشونت علیه زنان در ابعاد روانی، جنسی، جسمی، مالی، اجتماعی و فرهنگی اتفاق می‌افتد که پیامدهای جبران‌ناپذیری از جمله روانی، استرس و فشار، اختلالات جسمی خصوصاً بر فرزندان وارد می‌کند. و زنان تا خطر را کاملاً احساس نکنند، لب به شکایت باز نمی‌کنند چون افشاء آن می‌تواند بر وخامت رابطه زن و شوهر بیافزاید. در نتایج اغلب پژوهش‌ها نشان داده‌اند که این افراد از خانواده‌هایی بر می‌آیند که کتک زدن یک رفتار عادی تلقی می‌شود و خودشان در دوران کودکی شاهد خشونت بوده‌اند.

افراد برای به دست آوردن قدرت در روابط خانوادگی بر منابع مختلف تأکید می‌کنند. از دیگر نظریه‌های مربوط به همسر آزاری نظریه ویلیلم گود است که بر مبنای «نظریه منابع» بلاد و ولف استوار است. گود این نظریه را برای تعیین خشونت مردان علیه زنان به کار گرفت و

خشونت منبعی مانند پول و صفات فردی است و زمانی به کار می‌رود که منابع دیگر کارایی لازم را ندارند. نظریه منابع گود، شوهران از خشونت بر ضد زنان همچون ابزاری برای کسب قدرت در روابط خانوادگی استفاده می‌کنند (زنگنه، ۱۳۸۱)

خشونت را نوعی صورت آموخته شده از رفتار اجتماعی تلقی می‌کنند. این نظریه‌پردازان رفتارهای خشونت‌آمیز را به سان یادگیری رفتارهای پیچیده یاد می‌گیرد. این نظریه از یک طرف بر روی تجارب فرزندان خانواده و مشاهده رفتار خشن تأکید می‌کند و از طرف دیگر مطرح می‌کند که در خانواده‌ها تفاوت‌هایی در جامعه‌پذیری جنسیتی وجود دارد که باعث می‌شود دختران و پسران با هنجارهای متفاوت جامعه‌پذیر شده و هریک نقش جنسیتی خاص خود را یاد بگیرد. بنابراین، یادگیری کودکان در خانواده همراه با جامعه‌پذیری جنسیتی متفاوت و از طریق ساختار اجتماعی رخ می‌دهد، در میزان خشونت افراد بیش‌تر واقع می‌شود (مرادی، ۱۳۸۶). در واقع در خانواده‌هایی که اعضای آن در دوران کودکی شاهد خشونت والدین بوده یا خشونت والدین را تجربه کرده‌اند، احتمال بروز خشونت یا تن دادن به آن به مراتب بیش‌تر از خانواده‌های دیگر است. بنابراین، براساس این نظریه، می‌توان سابقه مشاهده و تجربه خشونت افراد را در خاستگاه خانواده بررسی کرد (زنگنه، ۱۳۸۱). بر پایه نظریه یادگیری اجتماعی و بنا به نظریه انتقال نسل‌ها، سوء رفتار از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد. در نتیجه آن‌هایی که متعلق به خانواده‌هایی هستند که در آن‌ها خشونت یک وسیله پذیرفته شده برای حل مشکلات است. احتمال بیش‌تری دارد که در حل مسائل در خانواده‌ای که تشکیل خواهند داد از خشونت استفاده کنند و این خشونت را به نسل‌های بعدی انتقال دهند. پس متوقف ساختن سوء رفتار مستلزم پیشگیری از تنبیه جسمی، روانی و پیشگیری از خشونت بین فردی است (اسفندآباد، ۱۳۸۵).

از نظر نظریه‌پردازان این دیدگاه، رفتار را باید در زمینه اجتماعی و روابط او تحلیل کرد. اگر رفتار در زمینه‌ای در نظر گرفته شود که رفتار در آن رخ می‌دهد، بهتر می‌توان معنای آن رفتار خاص را درک کرد. لذا بهتر است مشخص کنیم رفتار در کجا اتفاق می‌افتد. خشونت و تضاد در خانواده امری تعاملی است و الگوهای تعاملی خاص به عنوان زمینه‌ای بلافصل برای خشونت در خانواده نقش اساسی بازی می‌کند (مرادی، ۱۳۸۶).

در میان تمامی نظریه‌هایی که سعی کرده‌اند پدیده همسر آزاری را توضیح دهند، نظریه

فمینیسم (برابری زن و مرد) توجه بیش‌تری را به خود جلب کرده است. اینان در تبیین تقسیم کاملاً جنسیتی قدرت، به ریشه‌های تاریخی نابرابری‌ها در جامعه معاصر توجه کرده و به آن شرایط اجتماعی و سیاسی تأکید دارند که در آن خشونت مردان بروز می‌کند و بر زنان و مردان تأثیر می‌گذارد. براساس این نظریه روابط دو جنس اساساً رابطه قدرت است. این نظریه در توضیح پدیده همسر آزاری عقیده دارد که به کارگیری خشونت به وسیله شوهر منعکس‌کننده قدرت، اختیار و موقعیت اجتماعی بالاتر مردان است. این امر در بسیاری از مردان این باور را به وجود می‌آورد که آن‌ها حق دارند که همسران خود را مورد سوء استفاده قرار دهند، پس خاتمه دادن به همسر آزاری مستلزم تجدید ساختار رابطه قدرت بین زن و مرد در جامعه است (اسفندآباد، ۱۳۸۵).

از دیدگاه این نظریه‌پردازان، خشونت خانوادگی را نمی‌توان تنها به صورت پدیده‌ای در نظر گرفت که در روابط میان یک زن و یک مرد وجود دارد، باید آن را در شکل حاکمیت کلیه مردان بر کلیه زنان در نظر گرفت (اعزاز، ۱۳۸۳).

در واقع فمینیست‌ها با تشکیک در موقعیت فرو دست زنان در جامعه اعتبار دیدگاه‌های مسلط در مورد زنان را، که وجود تفاوت‌های اجتماعی و فرهنگی میان زنان و مردان را در تفاوت‌های ذاتی آن‌ها می‌دانند، زیر سؤال می‌برند و کوشش می‌کنند تفکری را که به زنان به عنوان جنس دوم می‌نگرد از عرصه تفکر اجتماعی بزایند. از این نظر تلاش آن‌ها، تبیین جایگاه زنان در جامعه و نسبت آن با وضعیت مردان بوده است، نسبتی که در آن زنان معمولاً فرودست و مردان فرادست قرار گرفته‌اند (بیبی، ۱۳۸۱).

در این نظریه جامعه‌پذیری کودکان در سه سطح متفاوت توضیح داده می‌شود: محیط بی‌واسطه، شبکه‌های اجتماعی و نظام جهان‌بین ایدئولوژیک (خانواده در حکم محیط زیست، در یادگیری کودکان نقش خاصی دارد و ارتباط آن با محیط بیرونی همسایگان و محله) شاخص به ثمر رسیدن جامعه‌پذیری است. اگر خانواده نتواند با محیط بیرونی ارتباط برقرار کند. امکان بروز خشونت به ویژه علیه کودکان به وجود می‌آید. بنابراین، زمانی که رابطه متقابلی میان والدین، کودک، خانواده و محیط وجود نداشته باشد، خشونت امکان بروز می‌یابد. در این نظریه مسئله مهم در ایجاد خشونت این است که تفسیرهای اجتماعی این عمل را مقبول نشان می‌دهند و شبکه‌های اجتماعی که خانواده در آن به سر می‌برد نیز تعیین‌کننده

میزان بروز خشونت است، زیرا والدین تنها زمانی فرزندان خود را تنبیه می‌کنند که نظام هنجاری آن‌ها را به این کار تشویق کند یا سازمان‌های حمایتی اجتماعی آن‌ها را در زمینه مشکلات تربیتی کودکان راهنمایی نکنند و باری از دوش والدین بردارند (اعزازی، ۱۳۸۰).

فرهنگ از طریق ارتباطات معناداری منتقل می‌شود که عمر آن بیش‌تر از عوامل دخیل در فرآیند ارتباطات است و سپس به نسل‌های بعدی انتقال می‌یابد. آنچه به ما به عنوان یک نسل می‌رسد مجموعه ارزش‌هاست (مراد پناه، ۱۳۸۷). همچنین از این دیدگاه، فرهنگ میراث اجتماعی گذشته است که بر رفتار کنونی و آینده انسان تأثیر می‌گذارد. فرضیه هماهنگی فرهنگی درباره وجود هماهنگی میان ارزش‌های اساسی یک جامعه و پدیده‌های اجتماعی مانند خشونت بحث می‌کند.

جامعه نه تنها مرد، بلکه زن را نیز مسئول اعمال خشن شوهر می‌داند و علت خشونت، نه در ویژگی‌های آن‌ها، بلکه در ویژگی‌های شوهرانشان است. اغلب این مردها از نظر تحصیلات و درآمد و پایگاه شغلی در سطح پایین هستند، اعتماد به نفس کمی دارند. پذیرش این رفتار بیش از آنکه فردی باشد اجتماعی است و خشونت نسبت به زنان محدود به خشونت بدنی نیست، بلکه هر نوع رفتاری که مرد به قصد اثبات قدرت برای نظارت بر زن داشته باشد خشونت است، بلکه خشونت روانی، اجتماعی، اقتصادی و جنسی را نیز شامل می‌شود (اعزازی، ۱۳۸۰).

علل خشونت را می‌توان در سه دسته فردی، تعامل بین فردی و اجتماعی محدود کرد. درباره علل فردی در جنبه‌های زیستی و روان‌شناختی، علل تعامل میان فردی در جنبه‌هایی مانند جنسیت، اقتدارگرایی در خانواده، یادگیری اجتماعی و مشکلات ارتباطی و علل اجتماعی در جنبه‌های اقتصادی و فرهنگی بحث شد.

الف: علل فردی:

۱- جنبه‌های زیستی: اولین تبیین به مسائل زیستی انسان و تفاوت زن و مرد از این بعد مربوط می‌شود. برخی فمینیست‌های رادیکال ادعا کرده‌اند که نیروی بدنی مردان سبب بروز خشونت نسبت به زنان می‌شود. عامل زیستی دیگر، هورمون مردانه، یعنی تستوسترون است که روان‌شناسان آن را عامل مؤثری در رفتار پرخاشگرانه مردان دانسته‌اند. پژوهش‌های استانک

(۲۰۰۱) نشان داد که سطح بالای آن با میزان پرخاشگری در مردان رابطه مثبت دارد. و میزان پرخاشگری در زنان رابطه منفی دارد؛ ۲- عوامل روان‌شناختی: رویکرد روان‌شناختی، منبع خشونت خانوادگی را در شخصیت یا اختلالات روانی جستجو می‌کند. در پژوهش اسفند آباد (۱۳۸۵) و پژوهش زنگنه و احمدی (۱۳۸۳) بیان شده که میزان همسرآزاری در شوهرانی که سابقه بیماری روانی دارند، بیش‌تر از شوهران سالم است. یا در پژوهش صالحی (۱۳۸۴) اشاره شده که ۱۰/۶٪ از علل بروز خشونت نسبت به زنان، به دلیل ویژگی‌های شخصیتی شوهر است. در پژوهشی در شهرستان خدابنده نشان داده شد که ۲۵٪ مردان همسرآزار دچار اختلالات روانی هستند (طاهری، ۱۳۸۷)؛ ۳- ناکامی: در شرایطی رخ می‌دهد که موانع، فرد را از نیل به هدف باز می‌دارد و او را در انجام رفتاری ناتوان می‌کند. در پدیده خشونت خانگی ناکامی‌های مرد بیش‌تر از عوامل اقتصادی، تأمین نشدن نیازهای عاطفی مرد در خانواده، ناکامی جنسی در اثر بی‌اعتنایی زن، شرایط اجتماعی و ابعاد شناختی مرد نشأت می‌گیرد؛ ۴- ضعف اخلاقی: عدم پایبندی مرد به اخلاق مهم‌ترین عامل بروز خشونت خانوادگی از دیدگاه اسلام است. در پژوهش‌های مربوط به خشونت علیه زنان نیز مشکلات اخلاقی مرد به عنوان یکی از عوامل این پدیده بیان شده است (سالاری فر، ۱۳۸۸)؛ ۵- عدم پایبندی زوجین به اعتقادات دینی: در خانواده‌هایی که پایبندی خاصی به ارزش‌های مذهبی و اصول آن دارند؛ گرایش به پرخاش و خشونت کم‌تر است. همسرآزاری نیز در این خانواده‌ها کم‌تر به چشم می‌خورد. چون براساس نظریه خرده فرهنگ خشونت، هر فرهنگی دارای عناصر خاصی است که شامل ارزش‌ها، هنجارها، نگرش و اعتقادات (که ممکن است خشونت مردان را کاهش یا افزایش دهد. در واقع به عنوان نوعی خود کنترلی عمل می‌کنند؛ ۶- الکل و مصرف مواد مخدر: در الگوی استارت، سوء مصرف مواد به عنوان متغیری بین تکانش‌گری و خشونت در نظر گرفته شده است (سالاری فر، ۱۳۸۸) پژوهش‌های متعدد در ایران از جمله اسفندآباد (۱۳۸۵) و زنگنه (۱۳۸۳) بیان می‌کند که همسرآزاری جسمی - روانی در شوهرانی که الکل یا مواد مخدر مصرف می‌کنند بیش‌تر از آن‌هایی است که مصرف نمی‌کنند. یافته‌های پژوهش دیگری میزان ۴۰/۱٪ مصرف الکل ۴۲/۱٪ اعتیاد به مواد مخدر را خشونت علیه زنان مؤثر می‌داند. در واقع ۱۴٪ انحرافات رفتاری شوهر از جمله اعتیاد علل خشونت است (آقایی‌گلویی، ۱۳۷۹)؛ ۷- متغیر سن: تفاوت سنی زن و شوهر از عوامل فردی مؤثر در بروز خشونت خانگی است.

پژوهش‌های متعدد نشان‌دهنده آن است که افزایش سن، رابطه منفی با درجات خشونت زناشویی دارد. گافمن در بررسی ۲۰۰۰ زوج به این نتیجه رسید که سن به طور معناداری جزء عوامل مؤثر بر خشونت شوهر است و هرچه سن افزایش یابد، احتمال بروز خشونت کاهش می‌یابد. (سالاری فر، ۱۳۸۸) چون با افزایش سن وجود خشونت و رفتار شوهر برای زن عادی شده و آن را می‌پذیرد و همین پذیرش آن در بروز خشونت از طرف مرد تأثیر دارد و موجب کاهش آن می‌شود. یافته‌های پژوهشی نشان می‌دهد که بیش‌ترین تعدا قربانیان خشونت را زنانی تشکیل می‌دهند که در دامنه سنی ۲۵-۲۹ سال قرار دارند. (صالحی، ۱۳۸۴).

۸- هوش و تحصیلات: خانواده‌های تحصیل کرده با آگاهی یافتن بر راه‌های کنار آمدن با تعارض‌ها در روابط نزدیک، خشونت در خانواده را کم‌تر کرده و از شیوه‌های معنوی برای حل مسئله کمک می‌گیرند (سالاری فر، ۱۳۸۸).

ب: علل ارتباطی بین فردی در ایجاد خشونت

چون پدیده خشونت امری ارتباطی است، بنابراین، واحد تحلیل به جای افراد، بهتر است روی تعامل‌های میان آن‌ها از جمله تعامل زن و شوهر قرار گیرد.

۱- جنسیت: فمینیست‌ها، ریشه‌های خشونت نسبت به زنان را در روحيات جنس مرد و نقش‌های مردانه جستجو می‌کنند (سالاری فر، ۱۳۸۸)؛ ۲- یادگیری: پژوهشگران بسیاری، نقش آموزش الگوهای خانواده از خانواده را تأیید کرده‌اند و کودکان نقش‌های همسری و والدین را با مشاهده می‌آموزند، از جمله می‌فهمند که بدرفتاری و خشونت امری بهنجار است. همچنین مردانی که در کودکی مورد خشونت و سرزنش والدین قرار گرفته‌اند، احتمال بیش‌تر دارد که با همسران خود بدرفتاری کنند. یعنی شیوع اکثر همسرآزاری‌ها (زن آزاری) از خانواده و رفتار والدین است.

۳- نوع ازدواج: اجباری بودن ازدواج و تعدد زوجات از عوامل مؤثر در بروز خشونت خانگی علیه زنان در ایران است. (سالاری فر، ۱۳۸۸) حدود ۲۰٪ زنان دارای هوو هستند که پدیده دو همسری یکی از عوامل اصلی بروز خشونت بر ضد زنان است. ازدواج اجباری سازگاری زن و شوهر را دشوار می‌کند و میزان رضایت زناشویی را کاهش می‌دهد. یافته‌های پژوهشی نشان می‌دهد که ۸۱/۶٪ آن‌هایی که آشنایی قبل از ازدواج داشته‌اند، این نوع

مشکلات را کم اهمیت دانسته‌اند، یعنی نبود امر اجبار در انتخاب همسر مسئله مهمی در جلوگیری از بروز خشونت علیه زنان است (آقایی‌گلویی، ۱۳۷۹). زنگنه (۱۳۸۳) رابطه معکوس و معناداری بین میزان آزادی زوجین در انتخاب همسر و هریک از انواع خشونت بر ضد زنان را نشان داد. یعنی با افزایش میزان آزادی زن، انواع خشونت شوهران بر ضد زنان کاهش می‌یابد. طبق یافته‌های یزد خواستی (۱۳۸۷) ازدواج‌های ارادی و خودخواهانه نیز لزوماً با تفاهم و عدم خشونت همراه نیست.

۴- دخالت اطرافیان: وضعیت فرهنگی اجتماعی برخی کشورها، از جمله ایران به گونه‌ای است که بین خانواده اصلی و خانواده‌های تابعه وابستگی زیادی وجود دارد. که گاه دخالت‌های بی‌جای آن‌ها باعث مشکلات خانوادگی می‌شود. بسیاری از مشاوران در ایران پس از ترسیم چرخه خشونت متوجه شدند که خشونت بعد از بازگشت شوهر از خانه خویشان انجام می‌شود. اما نوع رفتار زن نیز عامل مهمی در دخالت خانواده شوهر است (سالاری فر، ۱۳۸۸). پژوهش‌های متعددی در ایران نقش دخالت خویشان را در بروز خشونت خانوادگی بررسی کرده‌اند (مرادی ۱۳۸۶، زنگنه ۱۳۸۳، آقایی‌گلویی ۱۳۷۹). استمرار دخالت خویشان در زندگی زوجین می‌تواند یکی از عوامل طلاق باشد؛ ۵- مشکلات ارتباطی: محمدخانی (۱۳۸۵) در پژوهش خود درباره نیمرخ مرتکبان خشونت، پس از بررسی، این عوامل را ذکر کرد: مدیریت خشم، سابقه بزهکاری، تعارض، مشکلات ارتباطی، خصومت جنسی، حسادت، آشفتگی ارتباطی، سابقه آزاری جنسی و کنترل خود و اجتماعی شدن (سالاری فر، ۱۳۸۸). نتایج پژوهشی نشان داده است که داشتن مشکلات ارتباطی با همسر با همسر آزاری رابطه معنادار دارد. چون زوجین در ابتدای زندگی شناخت کافی از یکدیگر ندارند. بنابراین، دچار مشکل شده و نسبت به یکدیگر خشونت می‌ورزند. نتایج پژوهش‌ها نشان داد که ۶۰٪ زنان مورد مطالعه اختلاف و درگیری شان با شوهر بلافاصله پس از ازدواج بود. یا بیش‌ترین نسبت خشونت شوهران بر ضد زنان به زوج‌هایی تعلق داشت که طول مدت ازدواج آن‌ها بین ۰-۵ سال، یعنی سال‌های اول ازدواج است (صالحی، ۱۳۸۴).

ج : علل اجتماعی - اقتصادی

نگاه یک فرهنگ به خانواده، زن و خشونت، ساختار اجتماعی و قوانین حاکم بر یک

جامعه، وضعیت اقتصادی و عقاید و باورهای مردم، از اموری است که در سطح کلان می‌تواند به تبیین خشونت خانگی کمک کند.

۱- زمینه‌های اقتصادی: یکی از عوامل مؤثر بر خشونت خانگی مردان، اموری مانند نوع شغل، بیکاری، وضعیت اقتصادی خانواده و شغل زن است. بیکاری و مشکلات اقتصادی همراه آن عامل مهمی در بروز تنش‌های خانوادگی و خشونت‌های ناشی از آن است. معمولاً افراد بیکار با احتمال بیشتری اقدام به خشونت علیه زنان می‌کنند. افراد شاغل چون دارای اعتماد به نفس بالاتری هستند، رفتار خشونت‌آمیز کم‌تری دارند (سالاری فر، ۱۳۸۸). آقاییگلویی (۱۳۷۹)، ۷۱/۹٪ مشکلات اقتصادی را در حادث شدن خشونت و پرخاشگری عنوان کرده‌اند؛

۲- وضعیت اقتصادی زنان: یکی از عوامل ساختاری مؤثر بر آسیب‌پذیری زنان فرآیند به حاشیه رانده شدن او در تقسیم کار اجتماعی و عدم دسترسی یکسان او با مرد به منابع ثروت است و همین واقعیت از مهم‌ترین عوامل ضعف و بی‌قدرتی زن است. تقسیم کار و تقسیم نقش اجتماعی - اقتصادی باعث شد تا زن از نظر مالکیت و تولید به مرد وابسته شود و به دنبال آن انواع وابستگی‌های فکری و روانی، مردان پدید آمد. در این شرایط خشونت امر موجهی برای مهار زنان است. این نگاه ریشه در رویکرد فمینیسم چپ مارکسیستی دارد که بر نابرابری زنان در مناسبات تولید تأکید می‌کند و ریشه خشونت را در توان اقتصادی می‌داند که در اختیار مردان است. به نظر می‌رسد که اشتغال زن و توانایی اقتصادی او بیش‌تر در پیشگیری از استقرار خشونت نسبت به او مؤثر است. به عقیده آقاییگلویی و آقاخانی (۱۳۷۹) بیش‌تر زنان آزار دیده خانه‌دار هستند و میزان آزار جسمی در زنان شاغل کم‌تر است که شاید به دلیل استقلال مالی، کم‌اهمیت دانستن مسائل بیرونی این زنان باشد. در پژوهش یزدخواستی (۱۳۸۷) مشخص شده که اشتغال زن رابطه معکوس با خشونت خانوادگی ندارد، یعنی شاغل بودن زن در افزایش یا کاهش خشونت تأثیری ندارد؛ ۳- عوامل فرهنگی: تقدس خانواده و نگهداری اطلاعات مربوط به آن در چهار دیواری خانه، خصوصی بودن فضای خانواده را در عرصه عمومی و خصوصی بیان می‌کند که اساس نظریه پنهان کاری را تشکیل می‌دهد که از علت‌های استقرار خشونت علیه زنان است. عامل فرهنگی دیگر پذیرش و مشروعیت اعمال خشونت نسبت به زن در خانواده در بسیاری از جوامع است. قرن‌ها کتک زدن زنان و کودکان از عناصر ضروری نظام خانواده مردسالاری محسوب می‌شده است. برای تنبیه و ضرب و شتم زن توسط

شوهر، مجوزهای فرهنگی وجود دارد که در میراث فرهنگی مختلف گذشته یافت می‌شوند (سالاری فر، ۱۳۸۸). طبق نظریه فرهنگی، فرهنگ مجموعه‌ای از ارزش‌ها و ارتباطات است که از نسلی به نسل دیگر انتقال می‌یابد که بر رفتار کنونی و آینده انسان تأثیر می‌گذارد؛ ۴- عوامل سیاسی: تحلیل‌های ساختاری خشونت نسبت به زنان به بررسی مناسبات قدرت اقدام می‌کند که نتیجه آن شکل‌گیری پدرسالاری سیاسی، دولت‌های مرد سالار، رجال سیاسی، نقش‌های درجه چندم اجتماعی و منزلتی برای زنان و موقعیت‌های پایین اجتماعی، مدیریتی، اداری برای آن‌ها بوده است. دیدگاه فمینیستی، خشونت مردان را انعکاس نظامی از حاکمیت مردان جامعه بر زنان می‌داند. در مجموع نگاه سیاسی به خشونت علیه زنان عمدتاً به حاکمیت مردانه در بیش‌تر نهادهای اجتماعی برمی‌گردد (سالاری فر، ۱۳۸۸)؛ ۵- عوامل حقوقی: از مهم‌ترین عوامل خشونت، پذیرش قانونی خشونت خانگی و خصوصی دانستن نزاع‌های خانوادگی است. ابهام در تعریف خشونت خانگی، وجود قوانین تبعیض‌آمیزی که به مرد اجازه می‌دهد در روابط خود با همسر از هر شیوه نامطلوبی استفاده کند، مسئله دیگر، استمرار خشونت خانگی نسبت به زنان و نارسایی قوانین در اثبات جرم در محدوده پنهان خانه است. بی‌رغبتی نیروی انتظامی به پیگیری موارد خشونت خانگی، ضعف اطلاعات زنان درباره حقوق خود و راه‌های دفاع از آن، باعث پذیرش آن می‌شود (سالاری فر، ۱۳۸۸). در واقع وجود اقتدار مردانه در قانون، که شرایط نابرابر را برای زنان به وجود می‌آورد، باعث می‌شود که تمام فعالیت‌های زنان چه در حوزه‌های عمومی یا خصوصی تحت نظارت و سلطه مرد قرار بگیرد. در واقع قوانین به گونه‌ای تنظیم شده‌اند که بر بی‌قدرتی زنان تأکید دارند. که از موارد آن می‌توان به حضانت و سرپرستی فرزندان اشاره کرد. یکی از یافته‌های پژوهشی نشان می‌دهد که قوانین ایران مجازات سنگین برای مردان پرخاشگری قائل نشده است (پولادی و شلویری، ۱۳۸۰)؛ ۶- ساختار جامعه و توزیع نابرابری قدرت: نگاه بیش‌تر به دیدگاه فمینیستی است که به ساختار مردسالارانه جامعه و شرایط حاکم بر آن توجه می‌کند، طبق ساختار و فرهنگ مرد سالارانه خشونت زنان را در مرتبه فرودست نگه می‌دارد و عاملی که در واقع باعث حفظ و نگهداری روابط نابرابر قدرت در میان زوجین می‌شود.

این نوع خشونت پیامدهای متعددی در تمامی ابعاد هم بر روی خود زنان و هم بر فرزندان و نحوه تربیت آن‌ها می‌گذارد. به کودکان تلقین می‌کنند که اعمال خشونت نسبت به افرادی که

دوست دارید، ضروری است. بر این اساس پیامد خشونت در خانه، پرورش فرزندی با مشکلات رفتاری بسیار از جمله کودک آزاری و همسر آزاری است.

پیامدهای خشونت را می‌توان در خانواده و در جامعه به دو دسته تقسیم کرد.

۱- خشونت در خانواده: خشونت در محیط‌های خانوادگی اساساً مردانه است. یک نوع از خشونت خانوادگی، تجاوز فیزیکی توسط یک عضو خانواده علیه عضو دیگر انجام می‌شود که هدف اصلی آن کودکان به ویژه کودکان زیر سن شش سال هستند. دومین نوع خشونت معمول در خانواده، علیه زنان است. احساس عدم کفایت در مدیریت، احساس درماندگی و سستی، کاهش رضایت از زندگی، بدبینی نسبت به جنس مذکر، تأثیر منفی بر تصور ذهنی از خود، عدم کارایی زن در محیط کار و ... از جمله تأثیرات منفی رفتارهای خشونت‌آمیز مردان علیه زنان در خانواده است.

۲- خشونت در جامعه: احساس عدم امنیت اجتماعی، احساس نیازمندی به پشتیبانی و مراقبت به جهت ترس از خشونت‌های مختلف، ایجاد اختلال در روابط سالم اجتماعی. در جمع بندی از نتایج یافته‌های پژوهش‌های گوناگون در ایران می‌توان پیامد خشونت علیه زنان را به موارد زیر دسته‌بندی کرد:

۱- پیامد روانی

۲- عواقب ذهنی

۳- آسیب‌های جسمانی و نقص

۴- اختلال در کارآمدی خانواده و روابط اجتماعی

در واقع بین خشونت خانگی و طلاق و خودکشی و مرگ زنان رابطه مثبت و معنادار وجود دارد؛ از جمله طبق تخمین بانک جهانی ۳۰٪ از موارد سال‌های سلامت از دست رفته زنان در مناطق روستایی چین به دلیل خودکشی است (سورشجانی، ۱۳۸۵).

از جمله علل دیگر مهم طلاق، مشکلات جنسی زوجین است. از اصلی‌ترین انگیزه‌های تشکیل خانواده آمیزش و تأمین نیاز جنسی است. از نظر روان‌شناسی، تمایلات جنسی هر شخص به سه عامل وابسته به هم مربوط است. این سه عامل عبارت هستند از جنسیت

شخص، رفتار و گرایش جنسی^۱ شخص و هویت جنسی^۲. این عوامل که در رشد و پیشرفت شخصیت تأثیر می‌گذارند. بررسی رابطه بین طلاق و ارتباط آن با مشکلات جنسی از مباحث مهم جامعه است. روابط جنسی شکل دهنده بخشی از ادراکات زوجین از همدیگر است و ادراکات جنسی در بین زوجین ارتباط مثبتی با رفتارهایی دارد که نگهدارنده و تداوم بخش ازدواج است. صمیمیت جنسی با صمیمیت عاطفی در ارتباط است.

رابطه جنسی به منزله مینیاتور رابطه عمومی است. وجود جو دائمی خشونت و عصبانیت بین زوجین فرصت‌های شیرین و رمانتیک را سلب کرده، مجالی برای تحریک هوس جنسی و برقراری رابطه جنسی باقی نمی‌گذارد. در پژوهشی مشخص شده که تمایل روابط جنسی بین ۶۸٪ زنان وجود نداشته است.

در حدود ۵۹٪، احساس عصبانیت بعد از فعالیت جنسی عنوان شده است. حدود ۶۳٪ از زنان از معاشقه لذت نمی‌برند و به طور کلی میانگین رضایت جنسی در زنانی که در شرف طلاق بوده‌اند از زنانی که قصد طلاق نداشتند به مراتب کم‌تر بوده است. هم چنین زنانی که اختلاف زناشویی ندارند رضایت زناشویی بیشتری نسبت به زنان دارای اختلاف نشان داده‌اند. تمایلات جنسی شخص آن چنان با کلیت شخصیت فرد در هم آمیخته و بر بینش او از خود، روابطش با دیگران و الگوهای کلی رفتار او تأثیر می‌گذارند که صحبت از تمایلات جنسی به عنوان یک پدیده مستقل در واقع غیر ممکن به نظر می‌آید.

ارضای صحیح غریزه جنسی طرفین مسئله مهم و پیچیده‌ای است که هیچ‌گاه نباید از کنار آن بی تفاوت گذشت، زیرا در استحکام و تزلزل خانواده نقش مهمی دارد. رابطه جنسی به منزله مینیاتور رابطه عمومی است. وجود دائمی خشم و عصبانیت بین زوجین فرصت‌های شیرین و رمانتیک را سلب کرده، مجالی برای تحریک هوس جنسی و برقراری رابطه جنسی نمی‌ماند. علاوه بر خشم آشکار، خشم فروخفته و نفرت ناگفته نیز به مشکلات جنسی می‌انجامد.

ناتوانی از آشکارسازی خشم و نفرت یک یا هر دو زوج به قهر کردن، سکوت‌های طولانی یا نشان دادن ظاهری مؤدب و آرام، اما باطنی پر تنش منجر می‌شود. میزان اعتماد

-
1. Sexual orientation
 2. Identity sexual

زوجین نسبت به هم نیز تأثیری قاطع بر روابط جنسی دارد. هر عاملی که احساس اعتماد را تضعیف کند، انگیزش جنسی را تحلیل می‌برد. همواره مشکلات جنسی از دیر باز تأثیرات گوناگونی بر زندگی افراد داشته است.

تجربه کودک از بازخوردهای خانواده‌اش نسبت به جنسیت، رفتار جنسی و روابط شخصی تحول روانی جنسی او را عمیقاً متأثر می‌کند. در خانواده‌ای که سکس یک راز است، کودک ممکن است آن را پلید و شرم‌آور بداند، بازخوردهای اجتنابی والدین نسبت به سکس و تجویز آن صرفاً برای تولید مثل و نه لذت طلبی، بازداری‌های شدید جنسی را در پی خواهد داشت. پژوهش‌ها نشان داده که زنان به دلیل تربیت محدود کننده و بازخوردهای بازداری شده یا تحریف شده والدین نسبت به فعالیت جنسی و فقدان آموزش کافی در این زمینه هم چنین به دلیل ترس، اضطراب و ... تمایل به روابط جنسی ندارند. میل جنسی یکی از نیازهای طبیعی انسان است که عدم توجه مناسب به آن می‌تواند موجب مفاسد اجتماعی شود.

مسائل جنسی سهم جالب توجهی در رضایت‌مندی از زندگی مشترک داشته‌اند. براساس آمار، حدود ۶۵٪ از زنان هنگام معاشرت خود را محدود می‌کنند و کارهای لذت‌آور را انجام نمی‌دهند. زمانی که زن و شوهر درباره مسائل جنسی با هم اختلاف دارند، بهترین راه آن است که در مورد اختلافات با هم گفت و گو کرده و آن‌ها را حل کنند.

رفتار محبت‌آمیز با هم امکان اظهار عشق در روابط صحیح را فراهم می‌کند. لذا بر آزمایشات مربوط به سلامت جسمی و جنسی قبل از ازدواج تأکید می‌شود؛ آموزش دانش جنسی به زوجین، داشتن اطلاعات کافی در مورد امور جنسی، آزاد بودن از ترس‌ها، تعصبات کور و همین‌طور آموزش نحوه دوری از انحرافات مربوط به موضوعات و مسائل جنسی مواردی است که هر زن و مردی قبل از ازدواج باید بداند. وظیفه والدین، سازمان‌ها و نهادهای مختلف این است که این آگاهی را به فرزندان خود بدهند تا آن‌ها در خانواده با مشکل مواجه نشوند. هم چنین تناسب و تعادل در میزان تمایلات جنسی زوجین از عوامل مهمی است که در موفقیت زندگی زناشویی تأثیر دارد و هر چه این تناسب بیش‌تر باشد، به همان نسبت نیز رابطه جنسی لذت بخش‌تر و اختلافات کم‌تر می‌شود.

بنابراین، آموزش مهارت‌های زندگی به ویژه مهارت‌های ارتباطی (کلامی - جنسی) ضروری است. دشواری‌های جنسی به سادگی در متن یک رابطه زناشویی هویدا می‌شود. این

مشکلات با سلطه‌گری (جنگ قدرت)، حسادت، تنبیه، ترس از بی وفایی و تعارض‌های مداوم در زمینه‌های دیگر زندگی هم بستگی دارد. متقابلاً مشکلات جنسی به معضلات رابطه‌ای جدید دامن می‌زند. یکی از موارد مهمی که در روابط جنسی مطرح است، آمادگی روانی زوجین است. میزان آمادگی روانی بستگی به تجربیات اطلاعات و مطالعات قبل از ازدواج دارد. در آخر، توصیه می‌شود برای بهبود، شناخت و اصلاح روابط جنسی علاوه بر مطالعه و مراجعه به مراکز مشاوره، زوجین باید دربارهٔ توقعات، رفتار و ارزش‌ها با هم گفت و گو کنند. این امر به منظور بهبود روابط جنسی بسیار سازنده است و موجب تقویت جنبه‌های مختلف ازدواج، بهداشت روانی زوجین و پایداری خانواده‌ها می‌شود (اسمیت، ۲۰۱۱).

پژوهش حاضر، علل و تفاوت‌های تقاضای طلاق در زنان و مردان را بررسی کرد. با توجه به افزایش روزافزون طلاق و کاهش نرخ وقوع ازدواج (سپهریان، ۱۳۷۹) نبود یا کمبود مطالعات جامع و فراگیر دربارهٔ پیامدهای طلاق و مطالعات تطبیقی زنان و مردان و در رأس آن‌ها ساده‌انگاری و عادی شدن طلاق در جامعه و درخواست‌های متعدد طلاق، ضرورت اجرای چنین پژوهشی را نشان می‌دهد.

فرضیه‌های پژوهش عبارت هستند از:

- ۱- تقاضای طلاق در زنان بیش‌تر از مردان است.
- ۲- تقاضای طلاق به‌علت عدم تفاهم و درک متقابل همسر، در زنان بیش‌تر از مردان است.
- ۳- تقاضای طلاق به‌علت خشونت روانی و جسمانی (از سوی شوهر) از مهم‌ترین علل طلاق در زنان است.
- ۴- تقاضای طلاق به‌علت عدم رضایت جنسی در مردان بیش‌تر است.

روش

این مطالعه، یک مطالعه توصیفی بود که به‌صورت مقطعی و به‌عنوان بخشی از یک طرح تحقیقاتی بزرگ‌تر اجرا شد. در طول انجام این مطالعه به مدت ۲ روز در هفته مصاحبه‌گر در دادگاه حضور یافته با متقاضیان طلاق مصاحبه می‌کرد. همهٔ متقاضیان طلاق برای مصاحبه دعوت می‌شدند و از افرادی که تمایل به همکاری داشتند و شرایط ورود به مطالعه را داشتند

مصاحبه به عمل می‌آمد با توجه به میزان همکاری افراد و مدت مصاحبه به طور متوسط در هر روز ۳ یا ۴ نفر مصاحبه می‌شدند.

جامعه آماری این پژوهش کلیه افراد متقاضی طلاق بودند که در سالهای ۱۳۸۵ تا ۱۳۸۶ به دادگاه‌های خانواده تهران (شهید محلاتی - ونک) مراجعه کرده‌اند. روش نمونه‌گیری در این پژوهش نمونه‌گیری پی در پی و در دسترس بود. به این ترتیب، افرادی بررسی شدند که به دادگاه مراجعه کرده و حاضر به همکاری بودند. که در مجموع حجم نمونه معادل ۳۰۰ نفر را تشکیل داد.

ابزار پژوهش شامل پرسشنامه ویژگی‌های دموگرافیک و مصاحبه ساخت‌یافته بوده است. پرسشنامه دموگرافیک شامل سؤالاتی درباره تحصیلات، شغل، طول مدت ازدواج، وضعیت اقتصادی، تعداد فرزندان، نوع ازدواج، میزان حمایت خانواده و وجود برخی از مشکلات جنسی بود. از طریق جستجو در منابع کتابخانه‌ای و اینترنت دلایل احتمالی طلاق در ایران مشخص شد. این عوامل شامل برخی از مشکلات روحی و روانی از جمله خساست، مشکلات شخصیتی، مشکلات روان‌شناختی، بد اخلاقی، تعصب و موارد مشابه با آن، عوامل فرهنگی و اجتماعی مانند تفاوت فرهنگی، اختلاف سن، شغل زن، نوع ازدواج و موارد مشابه با آن، عوامل اقتصادی از جمله مشکلات مالی - اقتصادی، عدم پرداخت نفقه، عدم تأمین نیازهای رفاهی و موارد مشابه با آن بود. خشونت فیزیکی، رفتاری و غیره، بیماری‌های جسمی مردانه و زنانه که طبق قانون تسهیل کننده طلاق شناخته شده‌اند مانند نازایی در زنان و ناتوانی جنسی در مردان، در کنار ازدواج مجدد، اعتیاد از جمله مواردی بودند که در طی مصاحبه درباره آن‌ها سؤال می‌شد. لیست فوق را ۵ نفر از اساتید به منظور تعیین اعتبار صوری و محتوای مصاحبه بررسی و اصلاح کردند، سپس با کمک یکی از اساتید روان‌شناسی مشاوره به صورت یک مصاحبه ساخت یافته تنظیم شد.

در ضمن به همه شرکت کنندگان در پژوهش گفته می‌شد که اطلاعات و مشخصات فرعی آن‌ها افشا نمی‌شود و هر زمان مایل باشند می‌توانند مصاحبه و پژوهش را ترک کنند و در صورت داشتن تمایل به گرفتن مشاوره طلاق درمانگاه انیستیتو روان‌پزشکی تهران آماده پذیرش رایگان آن‌هاست. یافته‌های مطالعه به صورت میانگین و انحراف معیار یا فراوانی و درصد نمایش داده شد. کلیه یافته‌ها در مردان و زنان مقایسه شد. مقایسه سن و طول مدت

ازدواج با استفاده از آزمون تی مستقل، مقایسه مشخصات دموگرافیک و علل طلاق در بین زنان و مردان با استفاده از آزمون کای دو انجام شد.

یافته‌ها

میانگین سن مردان متقاضی طلاق در تهران ۳۵/۵ سال و میانگین سن زنان ۳۰/۵ سال بود که این اختلاف از نظر آماری معنادار بود ($p = ۰/۰۰۲$). اما متوسط طول مدت ازدواج در این دو گروه تفاوت معناداری نداشت (جدول ۱).

جدول ۱: مقایسه سن و طول مدت ازدواج در زنان و مردان متقاضی طلاق

معنی داری	درجه آزادی	مقدار t	مرد (۳۰ نفر)		زن (۲۷۰ نفر)		
			میانگین	انحراف معیار	میانگین	انحراف معیار	
۰/۰۰۲	۲۹۸	۳/۱۰۷	۷/۱	۳۵/۵	۸/۳	۳۰/۵	سن
۰/۲۷۴	۲۹۸	۱/۰۹۶	۶/۸	۷/۶	۷/۷	۹/۲	طول مدت ازدواج

مقایسه مشخصات خانوادگی و دموگرافیک مردان و زنان متقاضی طلاق در شهر تهران نشان داد که تقاضای طلاق در مردان ساکن مناطق مرفه شهر تهران بیش‌تر از زنان ساکن در مناطق فوق است ($p < ۰/۰۰۱$). در حالی که درآمد خانواده و داشتن فرزند هیچ کدام به عنوان دلیل یا مانعی برای طلاق تفاوتی در زنان و مردان نداشت. همچنین سطح تحصیلات مردان و زنان متقاضی طلاق در شهر تهران یکسان بود. شیوع مشکلات جنسی و میزان حمایت خانواده‌ها نیز از دیگر مواردی بود که در دو گروه تفاوت معنادار آماری نداشت (جدول ۲).

جدول ۲: مقایسه مشخصات دموگرافیک در زنان و مردان متقاضی طلاق

معناداری	درجه آزادی	مقدار χ^2	مرد (۳۰ نفر)		زن (۲۷۰ نفر)			
			تعداد	درصد	تعداد	درصد		
۰/۲۶۵	۲	۲/۵۶۶	۳۰	۹	۲۳/۷	۶۴	کم‌تر از دیپلم	سطح تحصیلات
			۳۶/۷	۱۱	۵۲/۲	۱۴۱	دیپلم	
			۳۳/۳	۱۰	۲۴/۱	۶۵	بیش‌تر از دیپلم	
۰/۰۰۲	۱	۹/۶۶۷	۹۶/۷	۲۹	۷۰	۱۸۹	خانه‌دار	شغل زن*
			۳/۳	۱	۳۰	۸۱	شاغل	
۰/۰۲۵	۳	۹/۳۱۹	۱۶/۷	۵	۹/۳	۲۵	بیکار، بازنشسته	شغل مرد*
			۶/۷	۲	۲۴/۱	۶۵	کارگر	
			۳۳/۳	۱۰	۴۲/۲	۱۱۴	کارمند	
			۴۳/۳	۱۳	۲۴/۴	۶۶	آزاد	

مقایسه عوامل زمینه‌ساز تقاضای طلاق بر حسب جنسیت ۱۶۱

درآمد خانواده	کم	متوسط	زیاد	ندارد	دارد	منطقه سکونت	مرفه	مرفه	موسوم (سنتی)	اجباری	عاشقانه	میزان حمایت خانواده‌ها	کم	متوسط	زیاد	انگیزه (شهوت)	کارکرد ارگاسم	اختلالات جنسی																												
۰/۹۹۹	۲	۰/۰۰۲	۳۰	۹	۳۰/۴	۸۲	۱۳۴	۴۹/۶	۲۰	۵۴	۵۰	۱۵	۶۳/۳	۱۹	۶۲/۲	۱۶۸	۲۳	۸/۵	۲۳	۲۶/۷	۸	۲۹/۳	۷۹	۴۰	۱۲	۲۵/۹	۷۰	۳۳/۳	۱۰	۳۱/۵	۸۵	۷۲/۲	۱۳	۶۱	۱۱۱	۲۵	۱۳/۷	۲۵	۵/۶	۱	۶/۶	۱۲	۲۲/۲	۴	۱۸/۷	۳۴
۰/۹۳۸	۱	۰/۰۰۶	۴۰	۱۲	۴۰/۷	۱۱۰	۱۶۰	۵۹/۳	۶۰	۱۸	۵۰	۱۵	۲۶/۷	۸	۴۲/۶	۱۱۵	۷۲/۲	۱۳	۶۱	۱۱۱	۲۵	۱۳/۷	۲۵	۵/۶	۱	۶/۶	۱۲	۲۲/۲	۴	۱۸/۷	۳۴															
<۰/۰۰۱	۱	۱۸/۷۵۰	۵۰	۱۵	۸۳/۳	۲۲۵	۴۵	۱۶/۷	۵۰	۱۵	۵۰	۱۵	۲۶/۷	۸	۴۲/۶	۱۱۵	۷۲/۲	۱۳	۶۱	۱۱۱	۲۵	۱۳/۷	۲۵	۵/۶	۱	۶/۶	۱۲	۲۲/۲	۴	۱۸/۷	۳۴															
۰/۹۳۴	۲	۰/۱۳۶	۶۳/۳	۱۹	۶۲/۲	۱۶۸	۲۳	۸/۵	۲۳	۲۶/۷	۸	۲۹/۳	۷۹	۴۰	۱۲	۲۵/۹	۷۰	۳۳/۳	۱۰	۳۱/۵	۸۵	۷۲/۲	۱۳	۶۱	۱۱۱	۲۵	۱۳/۷	۲۵	۵/۶	۱	۶/۶	۱۲	۲۲/۲	۴	۱۸/۷	۳۴										
۰/۱۶۱	۲	۳/۶۵۶	۴۰	۱۲	۲۵/۹	۷۰	۳۳/۳	۱۰	۳۱/۵	۸۵	۷۲/۲	۱۳	۶۱	۱۱۱	۲۵	۱۳/۷	۲۵	۵/۶	۱	۶/۶	۱۲	۲۲/۲	۴	۱۸/۷	۳۴																					
۰/۴۸۰	۳	۲/۴۷۲	۵/۶	۱	۶/۶	۱۲	۲۲/۲	۴	۱۸/۷	۳۴																																				

* در طی مصاحبه ضمن پرسیدن شغل متقاضی طلاق، شغل همسر او نیز پرسیده شد. لذا آمار شغل زن در ستون مردان به معنی شغل زنان مردان متقاضی طلاق و متقابلاً آمار شغل مردان در ستون زن به معنی شغل همسران زنان متقاضی طلاق است.

در جداول ۳ و ۴ دلایل مردان و زنان برای طلاق درج شده است. از مجموعه عوامل روانی عدم تفاهم و عدم تأمین نیازهای روانی از جمله مهم‌ترین عوامل طلاق در دوجنس بود. اما تقاضای طلاق در زنان به دلیل بداخلاقی و خساست و در مردان به دلیل عدم تمکین بیش‌تر بود. از بین عوامل فرهنگی و اجتماعی، مداخله نزدیکان مهم‌ترین عامل تقاضای طلاق بوده که این مشکل در مردان بیش‌تر از زنان بود. اما اختلاف زیاد سنی و شاغل بودن زن از جمله دلایل فرهنگی و اجتماعی زنان برای طلاق بود. هر چهار دلیل اقتصادی طلاق در زنان بیش‌تر از مردان بود.

جدول ۳: مقایسه دلایل روانی، فرهنگی و اقتصادی در زنان و مردان

معناداری	درجه آزادی	مقدار χ^2	مرد (۳۰ نفر)		زن (۲۷۰ نفر)		
			تعداد	درصد	تعداد	درصد	
۰/۴۱۹	۱	۰/۶۵۴	۹۰	۲۷	۸۴/۴	۲۲۸	عدم تفاهم و سازش
۰/۷۳۱	۱	۰/۱۱۸	۸۳/۳	۲۵	۸۰/۷	۲۱۸	عدم تأمین نیازهای روانی
۰/۰۲۱	۱	۵/۳۵۷	۲۶/۷	۸	۴۸/۹	۱۳۲	بداخلاقی
۰/۳۷۵	۱	۰/۷۸۵	۴۰	۱۲	۴۸/۵	۱۳۱	مشکلات شخصیتی

۰/۶۹۴	۱	۰/۱۵۴	۳۶/۷	۱۱	۴۰/۴	۱۰۹	مشکلات روانی	
<۰/۰۰۱	۱	۱۲/۲۱۷	۶/۷	۲	۳۸/۹	۱۰۵	خساست	
۰/۰۰۶	۱	۷/۴۱۹	۵۰	۱۵	۲۶/۳	۷۱	عدم تمکین	
۰/۲۲۷	۱	۱/۴۵۹	۱۳/۳	۴	۲۳	۶۲	مشکلات با فرزندان	
۰/۶۸۱	۱	۰/۱۶۸	۶/۷	۲	۸/۹	۲۴	عدم احساس مسئولیت	
۰/۲۳۹	۱	۱/۳۸۹	۰	۰	۴/۴	۱۲	تعصب	
۰/۰۱۵	۱	۵/۹۵۷	۷۶/۷	۲۳	۵۳/۳	۱۴۴	مداخلات خانوادگی	روان‌شناسی
۰/۱۹۳	۱	۱/۶۹۵	۵۰	۱۵	۳۷/۸	۱۰۲	تفاوت فرهنگی	
۰/۹۹۹	۱	۰/۰۰۱	۳۶/۷	۱۱	۳۶/۷	۹۹	اختلاف تحصیلی	
۰/۱۳۴	۱	۲/۲۴۹	۴۶/۷	۱۴	۳۳	۸۹	تفاوت اجتماعی	
۰/۰۱۲	۱	۶/۲۷۳	۴۶/۷	۱۴	۵۲/۲	۶۸	اختلاف سنی	
۰/۰۴۶	۱	۳/۹۸۰	۰	۰	۱۱/۹	۳۲	شاغل بودن زن	
۰/۷۸۴	۱	۰/۰۷۵	۱۰	۳	۸/۵	۲۳	نوع ازدواج	
<۰/۰۰۱	۱	۲۶/۸۳۷	۱۳/۳	۴	۶۲/۶	۱۶۹	عدم تأمین نیازهای رفاهی	روان‌شناسی اقتصادی
۰/۰۱۶	۱	۵/۸۲۰	۳۶/۷	۱۱	۵۹/۶	۱۶۱	مشکلات اقتصادی	
<۰/۰۰۱	۱	۳۴/۲۳۴	۰	۰	۵۶/۳	۱۵۲	عدم پرداخت نفقه	
۰/۰۰۱	۱	۱۰/۹۶۵	۲۰	۶	۵۱/۹	۱۴۰	مشکلات شغلی شوهر	

مهم‌ترین دلیل جنسی طلاق وجود شک بی مورد و تهمت و افترا بود که زنان با دلیل فوق بیش‌تر از مردان تقاضای طلاق داده بودند. خشونت روانی، فیزیکی و شکستن اشیاء از جمله علل مرتبط با خشونت بود که به طرز معناداری در زنان بیش‌تر از مردان بود. علل مرتبط با ازدواج مجدد و بیماری‌های جسمی در زنان و مردان یکسان بود. تقاضای طلاق به دلیل اعتیاد به مواد مخدر و الکل در زنان بیش‌تر از مردان بود.

جدول ۴: مقایسه سایر دلایل طلاق در زنان و مردان

معناداری	درجه آزادی	مقدار χ^2	مرد (۳۰ نفر)		زن (۲۷۰ نفر)		
			تعداد	درصد	تعداد	درصد	
۰/۰۰۲	۱	۹/۲۴۶	۲۳/۳	۷	۵۲/۶	۱۴۲	تهمت و افترا
۰/۴۱۴	۱	۰/۶۶۷	۶۰	۱۸	۶۷/۴	۱۸۲	مشکلات جنسی
۰/۶۹۸	۱	۰/۱۵۱	۶۰	۱۸	۵۶/۳	۱۵۲	عدم تأمین نیازهای جنسی
۰/۶۶۱	۱	۰/۱۹۲	۳۳/۳	۱۰	۳۷/۴	۱۰۱	بی بند و باری روابط نامشروع
۰/۰۸۱	۱	۰/۰۳۷	۲۰	۶	۳۵/۹	۹۷	خیانت (زنا)

مقایسه عوامل زمینه‌ساز تقاضای طلاق بر حسب جنسیت ۱۶۳

۰/۰۰۲	۱	۹/۹۴۳	۴۳/۳	۱۳	۷۱/۵	۱۹۳	خشونت روانی	
۰/۹۳۹	۱	۰/۰۰۶	۵۰	۱۵	۴۹/۳	۱۳۳	بد رفتاری	۱
<۰/۰۰۱	۱	۲۳/۰۴۱	۳/۳	۱	۴۹/۳	۱۳۳	خشونت فیزیکی	۲
۰/۰۳۶	۱	۴/۴۰۹	۱۳/۳	۴	۳۱/۹	۸۶	شکستن اشیا	
۰/۷۲۸	۱	۰/۱۲۱	۶/۷	۲	۸/۵	۲۳	نایاب‌روزی	۳
۰/۹۹۹	۱	۰/۰۰۱	۶/۷	۲	۶/۷	۱۸	بیماری جسمانی	۴
۰/۱۵۳	۱	۲/۰۴۴	۶/۷	۲	۱۶/۷	۴۵	ازدواج موقت صیغه	۵
۰/۹۵۰	۱	۰/۰۰۴	۱۰	۳	۱۰/۴	۲۸	ازدواج دوم	۶
<۰/۰۰۱	۱	۱۲/۶۸۲	۶/۷	۲	۳۹/۶	۱۰۷	اعتیاد به مواد مخدر	۷
۰/۰۲۶	۱	۴/۹۸۱	۰	۰	۱۴/۴	۳۹	اعتیاد به الکل	۸

بحث و نتیجه‌گیری

در هنگام رجوع به دادگاه میانگین سن مردان بیش از زنان بود. ویدانوف (۱۹۹۰) گزارش داد در زنان پس از ۳۵ سالگی تقاضای طلاق کاهش بیش‌تری در مقایسه با مردان دارد؛ به‌طوری که بعد از سن ۴۵ سالگی تنها ۵/۶٪ زنان متقاضی طلاق بوده‌اند. در حالی که ۱۱/۳٪ مردان همچنان درصدد پایان دادن به زندگی زناشویی مشترک خود هستند. شاید ترس از آینده و زندگی پس از طلاق در زنان تفسیری در این راستا باشد (ویدانوف^۱، ۱۹۹۰). با بررسی‌های به‌عمل آمده در دادگاه‌ها و منابع منتشر شده داخلی و خارجی، مسائل و موضوعات اقتصادی از عمده‌ترین علل طلاق است. نتایج این بررسی نشان داد دلایل مالی و اقتصادی برای زنان در مقایسه با مردان از مهم‌ترین عوامل تقاضای طلاق در شهر تهران است. به‌طورکلی ثروت و دارائی هم در ازدواج و هم در طلاق در زنان مهم‌تر است (داو^۲، ۲۰۱۲).

ویژگی‌های شخصیتی عصبیت، برون‌گرایی، باز بودن، توافق و وجدانی بودن پیش‌بینی سازگاری زناشویی هستند. والس^۳ (۱۹۹۹) نیز با استفاده از مدل ۵ عاملی شخصیت به این نتایج دست یافتند:

1. Voydanoff
2. walsen
3. Dew

الف- شباهت در سطوح وجدانی بودن هم برای زنان و هم برای شوهران ارتباط معناداری با سازگاری زناشویی دارد.

ب- شباهت در ویژگی توافق زوجها فقط با سازگاری زناشویی رابطه دارد.

ج- شباهت زوجها در ویژگی عصبیت فقط با سازگاری زناشویی زنان رابطه دارد و نه شوهران (شکرکن، ۱۳۸۵).

اگینز^۱ (۱۹۹۳) و بال^۲ (۱۹۹۵) گزارش کردند که زنان نقش اساسی در ایجاد تعارضات زناشویی دارند در صورتی که مردان در هنگام تعارضات زناشویی در حفظ و تداوم اختلافات زناشویی نقش عمده‌ای دارند. زنان بحث‌های تعارض آمیز زناشویی را در مقایسه با مردان شروع می‌کنند (اگینز، ۱۹۹۳ و بال ۱۹۹۵)، و نقش مردان در رضایت زناشویی و استواری یا ثبات ازدواج بیش از زنان است (هیمدال^۳، ۲۰۰۳، وینکلر^۴، ۲۰۰۵) زنانی که ارتباطات عاطفی کم‌تر و شوهران سرد و بی تفاوتی دارند، امکان ایجاد تعارضات زناشویی از سوی زنان بیش‌تر است و اگر مجادلات و بحث‌های کلامی وجود نداشته باشد، به ارتباطات عاطفی بهتر در زوجین منجر شده و این امر می‌تواند در زوج درمانی مؤثر واقع شود (موردیچیا^۵، ۲۰۰۰) عدم تفاهم و عدم تأمین نیازهای روانی در هر دو جنس از عمده‌ترین علل طلاق در این مطالعه بوده است. از مهم‌ترین عوامل مؤثر در طلاق فشار مالی و اقتصادی خانواده‌ها است. چنانچه نظام خانواده بنا به عللی مانند فشار مالی، دچار بدی عملکرد شود احساس نزدیکی و تعلق زن و شوهر نسبت به یکدیگر را دستخوش اشکال خواهد کرد (هارپر و میشل^۶، ۱۹۸۸).

هورویتز^۷ (۱۹۹۱) معتقد است فشار روانی- مالی برای زن و شوهر مشکل‌آفرین است و پیامدهای منفی و پیچیده‌ای به دنبال دارد که از آن جمله می‌توان به کاهش عزت نفس به ویژه در مردان، فرافکنی خصومت به همسر، تقابل عواطف منفی بین زن و شوهر، استبداد رأی و واکنش‌های مایوس‌کننده نسبت به دیگران اشاره کرد (کارلسون و اسپرلین^۸، ۱۹۷۷؛

-
1. Oggins
 2. Ball
 3. Heimdal
 4. Winkler
 5. Mordechai
 6. Harper & Micheal
 7. Horuvitiz
 8. Karlson & Sperlin

بنی‌جمالی، ۱۳۸۳).

در ایران نشان داده شده است که میزان طلاق در گروه‌هایی بیش‌تر است که دارای منزلت حرفه‌ای و فنی کم‌تر از متوسط هستند، حال آن‌که طلاق در بین قشرهای کارگران و مستخدمین مرد بیش از ۱۷٪ و بین زنان به بالاتر از ۵۷٪ می‌رسد (ساروخانی، ۱۳۷۶).

نتایج مطالعه حاضر نشان داد که زنان به دلایل اقتصادی و مالی بیش از مردان اقدام به طلاق می‌کنند. اما با توجه به نتایج کسب شده در این مطالعه و گزارش‌های دیگر، مطالعات مختلفی حاکی است که مشکلات اقتصادی زنان پس از طلاق در مقایسه با مردان بسیار بیش‌تر است (دانکن^۱، ۱۹۸۵، مورگان^۲، ۱۹۹۲، اسموک^۳، ۱۹۹۳، اسموک، ۱۹۹۹، دانلیز^۴، ۲۰۰۶) و می‌بایستی زمان بیش‌تری برای کار بیرون از منزل بگذارند (گرنر^۵، ۱۹۹۰، ترزیسکی^۶، ۱۹۹۶، بیانچی^۷، ۱۹۹۹)، اما برخی مؤلفان معتقد هستند که در دنیای امروز مشکلات شدید اقتصادی در زنان مطلقه در مقایسه با گذشته کم‌تر است (مک کیور^۸، ۲۰۰۱) آمانو (۱۹۹۴)، تفاوتی عمده بین زنان و مردان در پی آمدهای اقتصادی طلاق گزارش کرده است. به‌خصوص برای مادرانی که مسئولیت فراهم کردن امکانات زندگی فرزند (ان) شان را نیز بر دوش دارند. این در حالی است که در بسیاری از جوامع، زنان پس از طلاق حق انتظار حمایت و بازگشت به خانواده اولیه شان را نیز ندارند. آثار طلاق بر مردان و زنان مطلقه که پس از طلاق، دوباره ازدواج نکرده‌اند متفاوت است. زنان با وجود اینکه شرایط سخت‌تر اقتصادی را تجربه می‌کنند اما از خودمختاری و استقلال بیشتری برخوردار می‌شوند و مردان بیش‌تر احساس وابستگی و درماندگی می‌کنند.

امروزه به دلیل اشتغال زنان خارج از منزل نقش‌های مردان و زنان قطعیت ندارد و تشخیص مسئولیت‌های فردی در دوران ازدواجشان دشوار است که این خود می‌تواند منبع اضطراب و ناکامی باشد. اشتغال زنان و عملکردهای مربوط به این نقش‌ها اثرهای متفاوتی بر

1. Duncan
2. Morgan
3. Smock
4. Daniels
5. Gerner
6. Trzcinski
7. Bianchi
8. Mckeever

کیفیت زندگی و سازگاری زناشویی مردان و زنان دارد (ساروخانی، ۱۳۷۶). تعداد ساعات کاری زنان در خارج از خانه و میل آن‌ها به استقلال اقتصادی یکی از عوامل مؤثر در طلاق است (ادوارد^۱، ۱۹۹۲، داگلاس^۲، ۲۰۰۲، گرین اشتاین^۳، ۲۰۰۶، کالمیجن^۴، ۲۰۰۷).

در بررسی انجام شده شاغل بودن زن احتمال افزایش تقاضای طلاق را افزایش می‌دهد. در مطالعه یزد خواستی و همکاران (۱۳۸۷) ۱۴٪ از زنان متقاضی طلاق شاغل و ۸۶٪ خانه‌دار بودند (یزد خواستی، ۱۳۸۷) و در مطالعه دیگر ۷۷/۷٪ از مراجعان زن به دادگاه خانه‌دار بودند (جوکار، ۱۳۸۳)؛ این امر شاید مؤید نظر جامعه‌شناسان باشد که احساس استقلال در خانم‌ها سبب افزایش رضایتمندی زناشویی می‌شود (لارسن^۵، ۱۹۸۹) از سوی دیگر، این یافته مشابه الگوی شغلی زنان جامعه ایران نیز است (میراحمدی زاده، ۱۳۸۲).

بداخلاقی، حساست، بدبینی، تهمت و افترا، خشونت، اعتیاد به مواد مخدر و الکل از عمده‌ترین علل تقاضای طلاق در زنان و عدم تمکین، مداخلات خانوادگی، مشکلات جنسی و تفاوت‌های فرهنگی - اجتماعی همچنین از مهم‌ترین علل تقاضای طلاق در مردان در این مطالعه بوده است. همچنان نتایج این مطالعه نشان داد که تمایل به ازدواج مجدد، بیماری‌های جسمانی و مشکلات رفتاری و روانی از جمله عوامل طلاق در هر دو گروه جنسیتی است.

نتایج مطالعات دیگر، که در ارتباط با علل و عوامل طلاق در تهران و شهرهای مختلف ایران توسط پژوهشگران مختلف انجام شده، نشان داد که علت اکثر مراجعات زنان به دلیل ترک نفقه ۱۹۷ مورد (۴۴/۳٪) و مراجعه مردان به خاطر عدم تمکین ۳۹ مورد (۵۱/۳٪) ذکر شده بود. میر احمدزاده و همکاران (۱۳۸۲) گزارش کردند که اعتیاد، مشکلات قانونی از جمله ضرب و جرح، قاچاق، بدهکاری مالی، ترک نفقه و مسائل منکراتی شوهران از عوامل طلاق براساس گفته زنان متقاضی طلاق به‌شمار می‌آید. در این مطالعه حدود نیمی از شوهران در دام اعتیاد گرفتار بودند. ۲۲۷ زن، ۵۵/۲٪ سابقه وقوع مشاجره لفظی منجر به کتک کاری داشتند، فرد کتک زننده در ۱۴۲ مورد شوهر و در ۲۰ مورد شوهر و خانواده او بودند که زن را

-
1. Edward
 2. Douglas
 3. Greenstein
 4. Kalmijn
 5. Larsen

به طور مکرر مورد حمله قرار داده بودند (میراحمدی زاده، ۱۳۸۲) نگاهی به سایر آمارهای مرتبط با مشکل مردان همچون عقیم بودن و عقب ماندگی مرد و ضرب و شتم زن از سوی مرد، نشان می‌دهد که زنان بیش‌تر متحمل یک رابطه زناشویی ناخوشایند هستند در واقع زنان یک زندگی ناخوشایند و آزاردهنده را مدت زمان بیش‌تری تحمل می‌کنند (زرگر، ۱۳۸۶) ۲۲٪ زنان در طی زندگی مشترک خود به علت کشمکش‌های خانوادگی آسیب می‌بینند (کیراکو^۱، ۱۹۹۹) خشونت و تهاجم فیزیکی مردان به همسرانشان (برادبری^۲، ۲۰۰۷) یافته‌های پژوهشی نشان می‌دهد که خشونت خانگی در ابعاد گوناگون آن، از مهم‌ترین عوامل افزایش طلاق در سطح جامعه و از جمله شهر قم است. گویا دارای ابعادی دو سویه همچون کاهش اعتماد به نفس زنان، رواج ترس و نگرانی دایمی بین آن‌ها و رویارویی با مشکلات، افزایش میزان انحرافات در شهر و آمار کودکان طلاق و ... است (سیف زاده و همکاران، ۱۳۹۲) ناتوانی‌های جسمی و جنسی یکی از زوج‌ها با عوامل احساسی و ذهنیت منفی یکی از زوج‌ها، پرخاشگری و خشونت زوج‌ها و آرمان‌گرایی زوج‌ها و ناسازگاری زن و شوهر در خانواده عامل مهم در گسستگی ازدواج است (فرشاد و همکاران، ۱۳۹۰).

نتایج پژوهشی نشان داد که ۲۰٪ زوجین مشکلات ازدواج را ناشی از عصبانیت شوهر گزارش کرده‌اند. شوهران به‌طور کلی گزارش کرده بودند که احساسات آزاردهنده، انتقاد کردن، بدخلقی غیبت از منزل توسط خود آن‌ها و حسادت همسرانشان باعث بروز مشکلات زناشویی بوده است. زنان به‌طور کلی، حسادت و رفتارهای آزاردهنده شوهران شان را عامل بروز مشکلات ازدواج می‌دانند (ویدانوف، ۱۹۹۰).

ویز^۳ (۱۹۷۵) بیان کرد افرادی که آغازگر نیستند در بازسازی هویت خود به‌عنوان یک فرد طلاق گرفته با مشکل روبرو می‌شوند. در مقابل شروع کننده‌ها کنترل بیش‌تری بر فرایند طلاق داشته و از کارکرد هیجانی و روان‌شناختی بهتری برخوردارند. (گری^۴، ۱۹۹۶، دوران آیدینتوگ^۵ ۱۹۹۵) مایرز^۶ (۱۹۸۹) تجارب مردان در طلاق را بررسی کرده است و بیان می‌کند که مردان

-
1. Kyriacou
 2. Bradbury
 3. Weiss
 4. Gray
 5. Duran-Aydintug
 6. Myers

زمانی احساس گناه می‌کنند که شروع کننده طلاق هستند و این احساس گناه مانع جدایی روان‌شناختی آن‌ها از همسر سابق خود گشته و بازسازی هویت آن‌ها را در موقعیت‌های خارج از روابط زناشویی دچار مشکل می‌کند (مایز، ۱۹۸۹، ویز، ۱۹۷۵) سطوح مختلف احساس تقصیر در طلاق، میزان افسردگی و اضطراب در زنان و میزان استرس در مردان به‌طور معناداری متفاوت است. رابطه معنادار و مثبتی بین احساس تقصیر در طلاق با افسردگی زنان و اضطراب مردان وجود دارد. در واقع احساس تقصیر و طرد شدگی در طلاق باعث ارزیابی منفی خود، کاهش اعتماد به نفس، عزت نفس پایین و فقدان کنترل بر خود و محیط می‌شود که در نهایت میزان افسردگی و اضطراب را افزایش می‌دهد.

یافته ناهماهنگ دیگر نشان داد که احساس تمایل به طلاق رابطه‌ای منفی با سطح افسردگی در زنان و اضطراب در مردان دارد، به بیان دیگر زنان و مردانی که خود تمایل به جدایی داشته‌اند از افسردگی و اضطراب کم‌تری رنج می‌برند. با افزایش مدت ازدواج، اضطراب و نگرانی مردان بیش‌تر می‌شود، به‌نظر می‌رسد که مردان بیش‌تر از زنان نگران وضعیت کیفیت زندگی بعدی خود و تشکیل خانواده هستند. از سوی دیگر در فرهنگ ایرانی مردان بیش‌تر از زنان تمایل به ارتباط یا ازدواج مجدد داشته و این احساس در میزان اضطراب و نگرانی آن‌ها مؤثر است. چنانکه زنان متمایل به طلاق، اضطراب و افسردگی کم‌تری داشتند که در واقع احساس می‌کنند با طلاق به‌گونه‌ای از مشکلات رها و آسوده می‌شوند (یزدخواستی، ۱۳۸۷).

برخی مطالعات نشان می‌دهد که ازدواج مجدد، رضایت‌مندی روحی و تأثیر مثبت تری در مردان در مقایسه با زنان دارد. مردان کم‌تر تحت تأثیر طلاق قرار می‌گیرند به تبع کاهش مشکلات مالی در مقایسه با زنان همچنین بهبودی سریع ناراحتی و رنج‌های روانی در آن‌ها مشاهده می‌شود. در صورتی‌که زنان دچار ناراحتی و رنج‌های روانی بیش‌تر حتی برخی از آن‌ها به سوء استفاده از مواد و ممکن است به تنهایی و انزوای شدیدی پناه ببرند. صدمات روحی و روانی در زنان بیش‌تر است. در صورت تقاضای طلاق از سوی زن، دادن حضانت فرزند به مادر، عدم اطمینان به نفس و آسیب‌های روانی بیش‌تری را در مردان ایجاد می‌کند. زنان اقدام بیش‌تری برای طلاق گرفتن انجام می‌دهند. هیچ تفاوتی از لحاظ استرس‌های روانی در دو جنس پس از طلاق وجود ندارد، فقط وجود عوامل استرس‌زا (به‌عنوان مثال فقدان دوست،

پایین آمدن کیفیت زندگی.. در سازگاری پس از طلاق مؤثر است (وانگ^۱، ۲۰۰۰) یافته‌های بررسی دیگری در این زمینه، نشان داده است که در طبقات متوسط و پایین اجتماع، پس از طلاق با زنان برخورد سخت‌تری نسبت به مردان می‌شود و عموماً برای زنان مطلقه حق ازدواج مجدد قائل نیستند (برادبری، ۲۰۰۷).

نتایج بررسی انجام شده در کشورمان در ارتباط با پیامدهای طلاق نشان می‌دهد که آسیب‌پذیری زنان از پیامدهای اجتماعی طلاق بیش‌تر بوده است. مشکلات اقتصادی تأثیر مشابهی بر زنان و مردان داشته، اما نگرانی زنان از آینده اقتصادی خود بیش‌تر از مردان بوده است. زنان بیش‌تر از مردان از مشکلات عاطفی - روانی رنج برده‌اند. نگرانی درباره فرزندان و سرنوشت آن‌ها، در مادران بیش‌تر از پدران دیده شده است. مردان و زنان، دشواری مراحل طلاق را مشابه تجربه کرده‌اند و به ترتیب مراحل بعد، قبل و حین برای آن‌ها دشوار بوده است. زنان بیش‌تر از مردان از گفته مردم ابراز نگرانی کرده‌اند.

مردان و زنان، هر دو از ازدواج مجدد بیزار بوده‌اند. هر دو جنس، احساس مشابهی از رها شدن پس از طلاق داشته‌اند و نسبت به آینده خوش‌بین بوده‌اند (اخوان تفتی، ۱۳۸۲) داشتن فرزند، اضطراب، افسردگی و استرس زنان را کم می‌کند. به نظر می‌رسد حضور فرزندان موجب دلگرمی مادران است و احتمالاً فرزندان در درگیری‌های بین والدین نقش حمایت‌گری بیش‌تری را برای مادران دارند و به‌گونه‌ای سرمایه‌های آتی و امید عاطفی آینده مادران به حساب می‌آیند.

شایان ذکر است که با داشتن احساس مثبت مادران در آغاز روند طلاق گرفتن، پیشنهاد می‌شود که وضعیت آن‌ها در بعد از طلاق پیگیری شود، زیرا تحقیقات متعددی از جمله پژوهش والراشتاین و کلی (۱۹۸۰) نشان داده‌اند افرادی که طلاق گرفته‌اند اغلب درباره سرنوشت بچه‌های خود احساس گناه می‌کنند، لذا انتظار می‌رود که مادران نیز بعد از آگاهی از سرنوشت بچه‌ها پس از طلاق، که موضوع این پژوهش نیست، نسبت به کار خود احساس متفاوتی پیدا کنند (یزد خواستی، ۱۳۸۷). نتایج بررسی دیگری حاکی از آن است که اگر پس از طلاق مسئولیت‌های اقتصادی و تأمین نیازهای فرزندان بر دوش مادر سنگینی کند، خطر افت

تحصیلی و افزایش رفتارهای بزه‌کارانه و پرخاشگری کودکان و مشکلات بهداشت روانی مادر و فرزندان افزایش می‌یابد، همچنان که دوره‌های رکود اقتصادی بر میزان طلاق می‌افزاید (یعقوبی و همکاران، ۱۳۹۰).

براساس نتایج به‌دست آمده از این مطالعه با توجه به اینکه مهم‌ترین علل تقاضای طلاق در زوجین عدم تفاهم و سازش است، پیشنهاد می‌شود که خانواده‌ها قبل از ازدواج شرایط آشنایی بیش‌تری را برای فرزندان‌شان فراهم کنند. شاید با شناخت بیش‌تر خصوصیات روانی، شخصیتی، فرهنگی، اقتصادی و اخلاقی یکدیگر، همچنین با به‌کار گرفتن مشاوره تخصصی در انتخاب همسر، عدم تفاهم و اختلافات زناشویی تا حدودی کاهش یابد. از آنجایی که تقاضای طلاق در زنان بیش از مردان است با توجه به قوانین موجود، شاید پژوهشگران حوزه قضایی با بررسی بیش‌تر بتوانند به شناسایی دقیق‌تر و بیش‌تر عوامل طلاق و بهبود قوانین حمایتی در زنان کمک کنند. عدم حمایت قوانین کشوری در زنان به در معرض قرار گرفتن بیش‌تر زنان برای خشونت و مشکلات اجتماعی منجر شود که به‌نظر می‌رسد با تدوین قوانین و ایجاد سازمان‌ها یا گروه‌های حمایتی مراجعه زنان به مراکز مشاوره خانواده درمانی، تغییر ساختار قانون، برگزاری همایش‌ها و گردهمایی‌های درباره مسائل زنان، به‌وجود آوردن نهادهای حمایتی مؤثر در رفع خشونت علیه زنان، ایجاد فرصت‌های شغلی بیش‌تر برای زنان شاید بتوان شرایط بهتری برای آن‌ها به‌وجود آورد. همچنین آموزش در خصوص همسرداری و روابط زناشویی یا جنسی به زوجین ممکن است در پیشگیری از طلاق مؤثر واقع شده و تا حدودی از بروز مشکلات و نارضایتی‌های بعدی جلوگیری به‌عمل آورد. از مهم‌ترین محدودیت‌های حوزه پژوهش‌های طلاق عدم همکاری نهادهای مربوطه و وکلای دادگستری در ایجاد زمینه دسترسی به افراد متقاضی طلاق است. همچنین اختصاصاً در این مطالعه کم شدن توان آزمون‌ها در نتیجه عدم تقارن در دو گروه مرد و زن، به دلیل همکاری نکردن آقایان یا عدم حضور آن‌ها در دادگاه خانواده را می‌توان بر شمرد.

تشکر و قدردانی:

این پژوهش با حمایت‌های مالی دانشگاه‌های علوم پزشکی تهران و ایران، مرکز تحقیقات بهداشت باروری، مرکز تحقیقات بهداشت روان، انستیتو روان پزشکی تهران انجام شده است. بدین‌وسیله مراتب سپاس خود را از معاونت پژوهشی دانشگاه علوم پزشکی تهران جناب آقای

دکتر مسعود یونسین به خاطر کمک‌های بی‌شائبه و همکاران محترم‌شان از طرح اعلام می‌داریم. همچنین از زحمات سرکار خانم زینب رنجبر رئیس اداره آموزش‌های مردمی معاونت آموزش قوه قضائیه، جناب آقای دکتر محمد رضا زندی معاون آموزش دادگستری استان تهران، حاج آقا صادقی رئیس مجتمع قضائی دادگاه خانواده شماره ۲ ونک و حسین قربانی قاضی محترم و سرکار خانم‌ها گل احمدی، فرانک بابائی بالدرلو، خاتون مردانی، و کلیه پرسنل مجتمع قضائی دادگاه خانواده شماره ۲ ونک و دادگاه خانواده شماره ۱ شهید محلاتی، از راهنمایی‌های ارزشمند آقایان دکتر محمود دژکام، دکتر عباس رحیمی فروشانی، محمود دهقانی دانشجوی دکتری انسیتو روانپزشکی تهران و خانم هاجر پهلوانی، دکتر مامک شریعت، و کلیه پرسنل مرکز تحقیقات بهداشت باروری ولیعصر (عج) کمال تشکر و سپاسگزاری را داریم.



منابع

- اخوان تفتی مهناز و سیف سوسن (۱۳۷۸). شوک پس از طلاق، فصلنامه علمی-پژوهشی
انجمن مشاوره ایران. سال اول شماره ۳ و ۴؛ ۵۹-۶۸.
- اسفندآباد حسن، سیدجلال صدرالسادات و امامی پور سوزان (۱۳۸۵). همسرآزاری و عوامل
مؤثر بر آن در زنان متأهل شهر تهران، فصلنامه علمی - پژوهشی روان‌شناختی دانشگاه
تبریز، سال اول، شماره ۱، ۹۹-۱۲۲.
- اعزازی، شهلا (۱۳۸۳). خشونت خانوادگی و خشونت اجتماعی. مجموعه مقالات آسیب‌های
اجتماعی ایران، ۷۹-۹۱.
- اعزازی، شهلا (۱۳۸۰). خشونت خانوادگی، زنان کتک خورده، نشر: سالی .
- آقابایگلوئی، عباس و آقاخانی، کامران (۱۳۷۹). بررسی پدیده‌ی همسرآزاری در شهر تهران در
سال ۱۳۷۹، جلد سوم: پرخاشگری و جنایت، تهران: آگه.
- آماتو پل ر (۱۳۸۰). پیامدهای طلاق برای کودکان و بزرگسالان. مترجم مهناز محمدی زادگان .
روابط بین الملل انجمن اولیا و مربیان، چاپ اول.
- امینی، ناصر (۱۳۷۹). بررسی و مقایسه ویژگی‌های روان‌شناختی شخصیتی و باورهای غیرمنطقی
زنان مطلقه و عادی استان بوشهر. مجموعه مقالات نخستین همایش سراسری علل و
پیامدهای طلاق.
- بهاری، فرشاد.، فاتحی زاده، مریم السادات.، احمدی، سیداحمد.، مولوی، حسین و بهرامی،
فاطمه (۱۳۹۰). تأثیر آموزش مهارت‌های ارتباط همسران بر کاهش تعارض‌های زناشویی
زوجهای متعارض متقاضی طلاق. پژوهش‌های روان‌شناسی بالینی و مشاوره (مطالعات
تربیتی و روانشناسی). دوره ۱، شماره ۱؛ ۵۹-۷۰.
- ببی، ارل (۱۳۸۱). روش‌های تحقیقی در علوم اجتماعی جلد اول، ترجمه فاضل. رضا، تهران:
سمت.
- بخشی، سورشجانی لیلا (۱۳۸۵). خشونت علیه زنان، پژوهش‌های تربیتی، سال دوم، شماره
هفتم. ۳۳-۵۰.
- بنی‌جمالی، شکوه اسادات.، نفیسی غلامرضا و یزدی سیده منور (۱۳۸۳). ریشه‌یابی علل از هم

مقایسه عوامل زمینه‌ساز تقاضای طلاق بر حسب جنسیت ۱۷۳

- پاشیدگی خانواده‌ها در رابطه با ویژگی‌های روانی-اجتماعی دختران و پسران قبل از ازدواج. *مجله علوم تربیتی و روان‌شناسی دانشگاه شهید چمران اهواز*، دوره سوم، سال یازدهم، شماره‌های ۱ و ۲؛ ۱۴۳-۱۷۰.
- پولادی، محمدعلی و شلویری گلرخ (۱۳۸۰). بررسی علل و عوامل مؤثر بر اعمال خشونت علیه زنان، *مجله زن و پژوهش*، چاپ اول، ۱۴۱-۱۵۸.
- تیرگری، ع. (۱۳۸۶). بررسی اثر بخشی آموزش هوش هیجانی بر روابط زناشویی، پایان نامه دکترا انیستیتو روانپزشکی تهران
- حفاریان، لیلا (۱۳۸۶). *مقایسه عزت نفس، شادمانی، کیفیت زندگی و امید به زندگی زنان مطلقه و غیر مطلقه شیراز*. پایان نامه ارشد روانشناسی عمومی. دانشگاه آزاد اسلامی، واحد خوراسگان.
- ریحانی، طیبه و عجم، محمود (۱۳۸۱). بررسی علل طلاق در شهر گناباد سال ۱۳۸۱-مجله دانشکده علوم پزشکی و خدمات بهداشتی درمانی گناباد، *افتق دانش*، ۸ (۲)؛ ۹۶-۱۰۰.
- زرگر، فاطمه و نشاط دوست، حمید طاهر (۱۳۸۶). بررسی عوامل مؤثر در بروز طلاق در شهرستان فلاورجان، *فصل‌نامه خانواده پژوهی* سال سوم، شماره ۱۱؛ ۷۳۷-۷۴۹.
- زنگنه، محمد و احمدی، حبیب (۱۳۸۳). *بررسی جامعه‌شناختی عوامل مؤثر در خشونت شوهران بر ضد زنان در خانواده (مطالعه موردی شهر بوشهر)*، جلد سوم: پرخاشگری و جنایت، چاپ یکم، تهران: آگه، ۱۷۱-۱۸۵.
- ساروخانی، باقر (۱۳۷۶). *طلاق پژوهشی در شناخت واقعیت و عوامل آن (چاپ دوم)* تهران: دانشگاه تهران.
- سالاری‌فر، محمدرضا (۱۳۸۸). *تبیین علل و زمینه‌های خشونت خانگی، دو فصلنامه علمی تخصصی مطالعات اسلام و روان‌شناختی*، سال سوم، شماره ۴، ص ۴۱-۴۷.
- سپهریان، فیروزه (۱۳۷۹). "بررسی مقدماتی عوامل مؤثر بر طلاق و راه‌های پیشگیری آن". *فصل‌نامه اصول بهداشت روان*. سال دوم، شماره ۵ و ۶؛ ۲۵-۳۶.
- سیف‌زاده، علی و قنبری برزبان، علی (۱۳۹۲). بررسی نقش خشونت بر میزان طلاق در میان زنان. *جامعه‌شناسی زنان (زن و جامعه)*. دوره ۴، شماره ۳ (مسلسل ۱۵)؛ ۱۲۵-۱۴۹.
- شکرکن، حسین، خجسته مهر، رضا، عطاری، یوسف علی و همکاران (۱۳۸۵). بررسی

- ویژگی‌های شخصیتی، مهارت‌های اجتماعی، سبک‌های دلبستگی و ویژگی‌های جمعیت‌شناسی به عنوان پیش‌بینی‌های موفقیت و شکست رابطه زناشویی در زوج‌های متقاضی طلاق و عادی در اهواز. *مجله علوم تربیتی و روانشناسی - دانشگاه شهید چمران اهواز*، دوره سوم سال سیزدهم شماره ۱، ۱-۳۰.
- صادقی، فسایی سهیلا و ایثاری، مریم (۱۳۹۱). تحلیل جنسیتی از زندگی پس از طلاق: مطالعه کیفی. *زن در توسعه و سیاست (پژوهش زنان)* دوره ۱۰ شماره ۳ (پیاپی ۳۸)، ۵-۳۰.
- صادقی فسایی، سهیلا (۱۳۸۹). خشونت خانگی و استراتژی‌های زنان در مواجهه با آن (مطالعه‌ای کیفی). *مجله بررسی مسائل اجتماعی ایران*، شماره ۱، ۱-۳۶.
- صالحی، ابراهیم (۱۳۸۴). بررسی عوامل مؤثر بر خشونت مردان نسبت به زنان در استان مازندران، *مجله علوم تربیتی و روان‌شناسی*، سال دوم، شماره ۲، ۷۷-۹۸.
- صدیق سروستانی، رحمت‌الله (۱۳۸۶). آسیب‌شناسی اجتماعی (جامعه‌شناسی انحرافات اجتماعی)، تهران، چاپ اول، تهران: سمت.
- صیادپور، زهره (۱۳۸۴). شیوه‌های دل‌بسته‌گی و رضایت از ازدواج. *فصلنامه مطالعات روان‌شناختی*، سال اول، شماره ۲ و ۳؛ ۹۷.
- طاهری، شهلا (۱۳۷۸). بررسی میزان و کیفیت خشونت فیزیکی علیه در خانواده، «شهرستان خدابنده»، *مجله زن و پژوهش (دفتر امور بانوان وزارت کشور)*، چاپ اول، ص ۶۹-۷۶.
- گلدنبرگ ایرنه، گلدنبرگ هربرت (۱۳۸۲). *خانواده درمانی*. ترجمه سیامک نقشبندی و حسین شاهی برواتی، تهران: روان.
- محمدخانی، پروانه، رضایی دوگانه، ابراهیم، محمدی، محمدرضا و آزادمهر، هدیه (۱۳۸۵). شیوع الگوی خشونت خانوادگی، ارتکاب یا تجربه آن در مردان و زنان، *فصلنامه علمی پژوهشی رفاه اجتماعی*. سال پنجم، شماره ۲۱، ۲۰۵-۲۲۳.
- مرادپناه، زهرا (۱۳۸۷). بررسی توصیفی پدیده خشونت در خانواده‌های شهر رشت، پایان‌نامه کارشناسی ارشد، گیلان.
- مرادی، گلمراد و زندی، لیلا (۱۳۸۶). خشونت‌های خانوادگی و تأثیرات آن بر امنیت در جامعه مورد مطالعه شهر سنندج. *مجله علوم اجتماعی دانشگاه فردوسی مشهد*، سال چهارم، شماره ۲، ۱۲۷-۱۴۷.

مقایسه عوامل زمینه‌ساز تقاضای طلاق بر حسب جنسیت ۱۷۵

میراحمدی‌زاده، علیرضا، نخعی امرودی، نوذر، طباطبائی، سید حمیدرضا و شفیعیان، رامین (۱۳۸۲). رضامندی زناشویی و تعیین عوامل تاثیرگذار بر آن در شیراز، اندیشه و رفتار، سال ۸، شماره ۳۲؛ ۶۳-۵۶.

هالفورد، کیم. (۱۳۸۴). زوج درمانی کوتاه مدت. یاری به زوجین برای کمک به خود. ترجمه مصطفی تبریزی و همکاران، تهران: فراروان.

هنریان، مسعوده و یونسی، سید جلال (۱۳۹۰). بررسی علل طلاق در دادگاههای خانواده تهران. *مطالعات روان‌شناسی بالینی*: ۱(۳)؛ ۱۲۵-۱۵۳.

یزدخواستی، حامد، علی‌زاده محمدی، نادر و احمد آبادی، زهره (۱۳۸۷). بررسی احساس تمایل و تقصیر با استرس، افسردگی و اضطراب متقاضیان طلاق در شهرهای اصفهان و اراک. *فصلنامه خانواده‌پژوهی*، سال چهارم، شماره ۱۵؛ ۲۶۳-۲۷۵.

یزدخواستی، بهجت و شیرینی، حامد (۱۳۸۷). ارزش‌های پدرسالاری و خشونت علیه زنان، *مطالعات زنان*، سال ششم، شماره ۳، ۷۹-۵۵.

یعقوبی، کژال، سهرابی، فرامرزی و مفیدی، فرخنده (۱۳۹۰). بررسی و مقایسه میزان پرخاشگری کودکان طلاق و عادی. *فصلنامه مطالعات روان‌شناختی*. سال ۷ شماره ۱ (پیاپی ۲۵)؛ ۹۷-۱۱۰.

Amato Paul R, Beattie Brett. (2011). "Does the unemployment rate affect the divorce rate? An Analysis of state data 1960- 2005", *Social Science Research*, 2011, doi: 1. 1016/j. ssresearch. 2010. 12. 012.

Ball F LJ, Cowan P, Cowan CP.(1995). Who's got the power? Gender differences in partner's perception of influence during marital problem-solving discussions. *Family Process*, 34; 303-321.

Bianchi SM, Subaiya L& Kahn JR(1999). The gender gap in the economic well-being of nonresident fathers and custodial mothers. *Demography*, 36; 195-203.

Bradbury T N, Lawrence E (2007). Trajectories of change in physical aggression and marital satisfaction. *J Fam Psychol*, 21(2):236-47.

Daniels KC, Rettig KD & delMas R.(2006). Alternative formulas for distributing parental incomes at divorce. *Journal of Family and Economic Issues*, 27; 4-26.

Dew P J, Stewart R .(2012).A Financial Issue, a Relationship Issue or Both? Examining The Predictors of Marital Financial Conflict.*JOURNAL OF FINANCIAL THERAPY*, 3(1); 65-73.

Douglas W Allen.(2002) .No-fault Divorce in Canada: Its Cause and Effect; *Journal of Marriage and the Family*, 24; 90-130.

Duncan GJ & Hoffman SD (1985). A reconsideration of the economic

- consequences of marital dissolution. *Demography*, 22 (4); 485–97.
- Duran-Aydintug C.(1995). Former spouse interaction: Normative guidelines and actual behavior. *Journal of Divorce and Marriage*, 22(3/4); 147-161.
- Edward JN & Fuller S S.(1992). Female Employment and Marital Instability:Evidence from Thailand; *Journal of Marriage and the Family*, 54(1); 59-68.
- Gerner JL, Montalto CP& Bryant WK .(1990). Work patterns and marital status change. *Journal of Family and Economic Issues*, 11; 7–21.
- Gray C.(1996).When Therapy is not in the clients best interest: Adapting clinical interventions to stages of divorce. *Journal of Divorce and Remarriage*, 26; 117-127.
- Greenstein Theodore N & Shannon Davis .(2006) .Cross-national Variations in Divorce: Effects of Women’s Power, Prestige and Dependence; *Journal of comparative Family Studies*, 37(2); 253-273.
- Heimdal KR & Houseknecht SK.(2003). Cohabiting and married couples’ income organization: Approaches in Sweden and in the United States. *Journal of Marriage and Family*, 65; 525–538.
<http://vazeh.com/n-136503.html>
<http://fararu.com/fa/news/127552>
- Kalmijn M, Loeve A, Manting D .(2007). Income dynamics in couples and the dissolution of marriage and cohabitation. *Demography*, 44(1);159-79.
- Kyriacou DN, Anglin D, Taliaferro E.(1999).Risk-factors for injury to women from domestic violence.*N Engl J Med*, 16,341(25);1892-8.
- Larsen AS, Dison DH.(1989). Predicting marital satisfaction using PREPARE: A replication study. *Journal of Marital and family Therapy*, 15; 311-322.
- McKeever M & Wolfinger NH .(2001). Reexamining the economic costs of marital disruption for women. *Social Science Quarterly*, 82; 202–217.
- Morgan LA, Kitson GC & Kitson JT.(1992). The economic fallout from divorce: Issues for the 1990s. *Journal of Family and Economic Issues*, 13; 435–443.
- Mordechai Gottman J, Wayne Levenson R (2000).The timing of divorce: Predicting when a couple will divorce over a 14-year period , *Journal of Marriage and the Family*, 62, 3; 737-745.
- Myers M(1989). *Men and divorce*. New York: Guilford Press.
- Oggins J, Verott J, Leber D. (1993). Perceptions Of marital interaction among Black and White newlyweds. *Journal of personality and Social Psychology*, 65; 494-511.
- Perreira PT. (1991). Age at first marriage, education and divorce: the case of the U.S.A, 15(1); 21-49.
- Pothen, S (1987). *Divorce, Its Causes and Consequences in Hindu Society*, Vikas Publishing House, New Delhi.
- Smock PJ (1993). The economic costs of marital disruption for young women over the past two decades. *Demography* 30 (3); 353–71.
- Smock PJ, Manning WD & Gupta S (1999). The effect of marriage and divorce on

- women's economic well-being. *American Sociological Review*, 64; 794–812
- Sandfield Anna. (2006). "Talking divorce: The role of divorce in women's constructions of relationships status", *Feminism Psychology*; 16 (2): 157.
- Smith TW, Uchino BN, Florsheim P.(2011). Affiliation and control during marital disagreement, history of divorce, and asymptomatic coronary artery calcification in older couples. *Psychosom Med*, 73(4):350-7.
- Stewart K & Colleagues (2000). "Effects of Parental Separation and Divorce on Very Young Children". *Journal of Family Psychology*. 14 (2); 304-26.
- Trzcinski E (1996). Effects of uncertainty and risk on the allocation of time and married women. *Journal of Family and Economic Issues*, 17;327–350.
- Young, Mark E& Long, Lynn L. (1988). Counseling and Therapy for Couples.
- Voydanoff P (1990). Economic distress and family relations: A review of the eighties. *Journal of marriage and Family*, 52; 1099-1115.
- Wang H, Amato PR(2000). Predictors of divorce adjustment: stressors, resources, and definitions. *Journal of Marriage and the family*, 62, 3; 655-668.
- Waters Melissa S, Ressler Rand W. (1999). "An economic model of cohabitation and divorce", *Journal of economic Behavior & Organization*, (40) ;45-67.
- Weiss S(1975). *Marital separation*. New York: Basic Books.
- Weiss, Robert S (1977). *Marital Separation*. Basic Books Inc, New York.
- Winkler AE, McBride TD, & Andrews C (2005). Wives who outearn their husbands: A transitory or persistent phenomenon for couples? *Demography*, 42; 523–535.